

یغما

سال بیست و هشتم

شماره هشتم

آبان ماه ۱۳۵۳

شوال ۱۳۹۴

شماره مسلسل ۳۱۴

فهرست مندرجات

صفحه :

۴۳۲	پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی :	حبیب یغمائی
۴۳۷	غزل :	شیخ سعدی شیرازی
۴۳۸	شوخی دانشگاهی :	دکتر علی مدرس موسوی بهبهانی
۴۴۱	بی دردان :	یدالله بهزاد
۴۴۲	خاطره ای از :	حسن صهبا یغمائی
۴۴۴	آتش دیدگان :	سلیمان لایق
۴۴۵	آثار صفویه در آذربایجان :	عبدالعلی کارنگ - تبریز
۴۵۱	پاسخ حضرت سعدی به ... :	سید مجتبی کیوان - اصفهان
۳۹۲	گرفتاری های قائم مقام ... :	دکتر باستانی پاریزی
۴۶۵	راستی :	محمد علی شریفی
۴۶۶	فراز و فرود :	دکتر رعدی آدرخشی
۴۶۷	سایه غم :	پارسا تویسرکانی
۴۶۸	زمینارگردشی در آلمان :	ایرج افشار
۴۸۰	تضمین غزل حافظ :	امیرشوکت الملک علم
۴۱۴	در آستین مرقع :	سعیدی سیرجانی
۴۹۴	کتاب - اعلان ... :	

یغما

سال بیست و هفتم

شماره هشتم

آبان ماه ۱۳۵۳

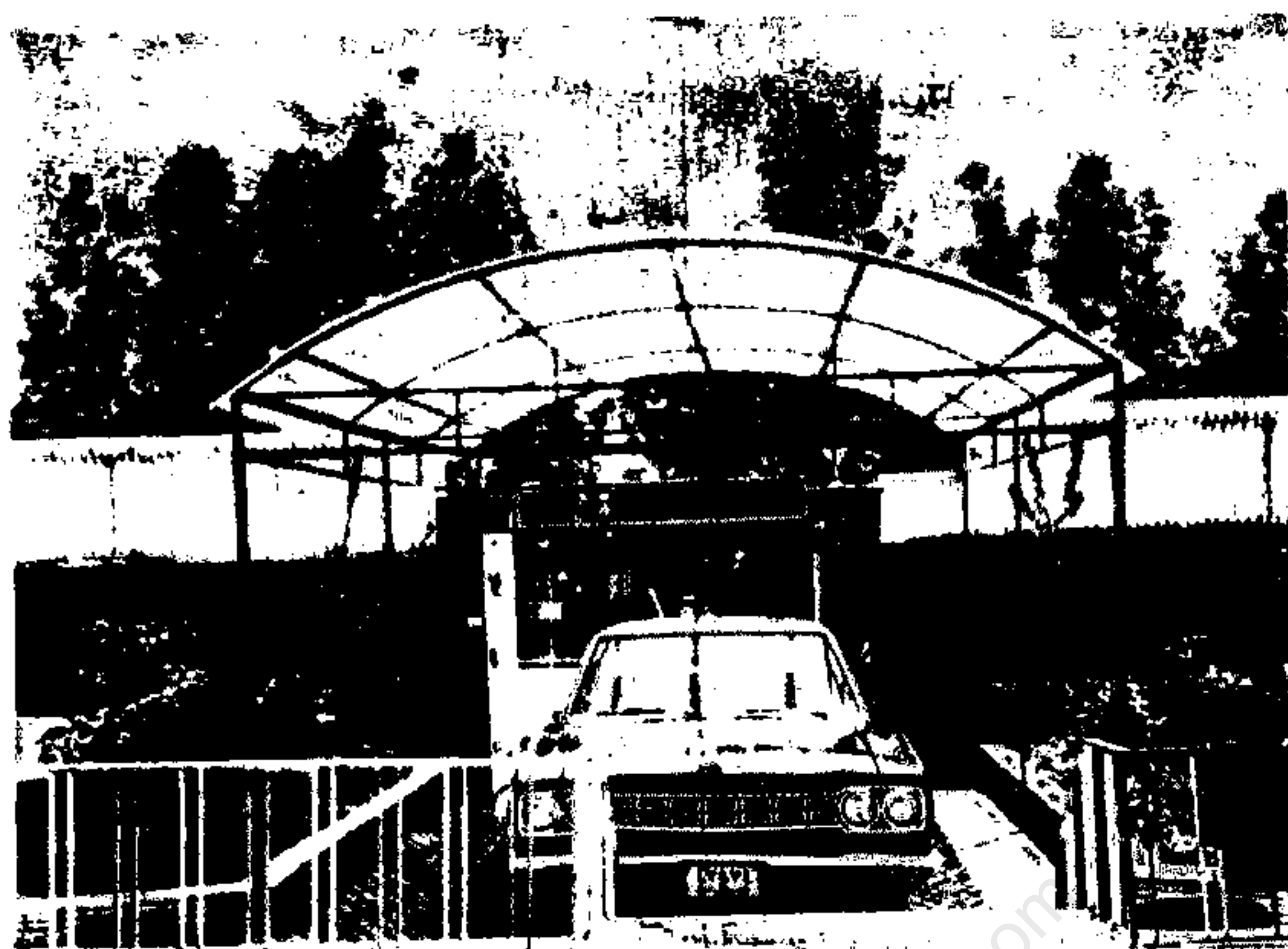
شوال ۱۳۹۴

شماره مسلسل ۳۱۴

فهرست مندرجات

صفحه :

۴۳۲	پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی	: حبیب یغمائی
۴۳۷	غزل	: شیخ سعدی شیرازی
۴۳۸	شوخی دانشگاهی	: دکتر علی مدرس موسوی بهبهانی
۴۴۱	بی دردان	: یدالله بهزاد
۴۴۲	خاطره‌ای از	: حسن صهبا یغمائی
۴۴۴	آتش دیدگان	: سلیمان لایق
۴۴۵	آثار صفویه در آذربایجان	: عبدالعلی کارنگ - تبریز
۴۵۱	پاسخ حضرت سعدی به ...	: سید مجتبی کیوان - اصفهان
۳۹۲	گرفتاری‌های قائم مقام ...	: دکتر باستانی پاریزی
۴۶۵	راستی	: محمد علی شریفی
۴۶۶	فراز و فرود	: دکتر رعدی آدرخشی
۴۶۷	سایه غم	: پارسا توپسرکانی
۴۶۸	زمینارگردشی در آلمان	: ایرج افشار
۴۸۰	تضمین غزل حافظ	: امیرشوکت الملك علم
۴۱۴	در آستین مرقع	: سعیدی سیرجانی
۴۹۴	کتاب - اعلان ...	



شما اگر امروز هم برای ما سفارشی ندارید
کارت نشانی ما را نگاه دارید
زیرا ممکن است فردا برایتان خدمتی انجام دهیم

سازمان نصب و زیر سازی

مرکز پخش ورق شیروانی پلاسکو کار

پامنار - ساختمان پوشش کار - مؤسسه پوشش کار

تلفن ۳۰۳۰۳۹ - ۳۱۳۳۹۹

پنجما

شماره مسلسل ۳۱۴

سال بیست و هفتم

آبان ماه ۱۳۵۳

شماره هشتم

پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

دانشگاه اصفهان

ایجاد کنگره تحقیقات ایرانی به ابتکار ایرج افشار است (دیر ثابت). در نخستین وهله تصور می رفت موجودی نارس بماند و نمو و نضجی نیابد و اندک اندک نابود شود؛ ولی پس از چند سال به آزمایش رسید که این درخت سایه گستر هر سال برومندتر می شود و بار و برگ و شکوفه ای تازه می آورد.

شاید بتوان دعوی کرد و مسلم داشت که ساده ترین و کم خرج ترین و نجیب ترین و مفید ترین اجتماعی است که در کشور تشکیل می شود، اجتماعی که نخبه اهل ادب و فضیلت از هر شهر و دیار و از هر گوشه و کنار فراهم می آیند، خرج سفر را خود می پردازند، حق عضویت می دهند، رنج سفر را بر خود هموار می سازند، مطالعه می کنند، مقاله می نویسند؛ و آن گاه نتیجه تحقیقات و مطالعات خود را رایگان و بی هیچ ضمنت بر طبق اخلاص می گذارند و نثار می فرمایند. هم آزادی است و هم بخشندگی.

گرت ز دست بر آید چو نخل باش کریم

ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

مقصود اصلی از ایجاد کنگره این است که دانشمندان خودی و بیگانه مطالعات و تحقیقات تازه خود را در شناخت ایران در معرض اندیشه و افکار همگان بگذارند و بحث و انتقادی مؤدبانه کنند. و برای سال بعد زمینه‌هایی آموزنده‌تر و دقیق‌تر در نظر بگیرند و پیرو رانند.

دیگر از فواید مهم کنگره این است که استادان دانشگاه‌های کشور همه سال يك دیگر را ملاقات می‌کنند، و مأموس می‌شوند، و راه و روش تدریس مواد را در سراسر مملکت هم آهنگ می‌سازند، و نتیجه آزمایش‌های خود را در طی سال آموزشی به يك دیگر می‌گویند. شعر می‌خوانند، از لطیفه‌های بدیع شادمانی می‌بخشند، طلبه‌وار مباحثه می‌کنند و گاهی هم مجادله ...

از این جهات است که همه سال بر عظمت و گسترش کنگره می‌افزاید و علاقمندانی بیشتر می‌یابد، و اعضاء آن بیش از پیش می‌شوند، چنه تنها بسیاری از دانشجویان محلی و دیگر شهرها، بل از خارج ایران بدان می‌شتابند و بهره‌ور می‌شوند چنان که در کنگره اصفهان عده‌ای از دانشجویان ایرانی از آل‌مان تشریف فرما شدند و مجال سخنرانی هم یافتند؛ و باری:

کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست.

نخستین کنگره تحقیقات ایران در دانشگاه طهران تشکیل شد در سال ۱۳۴۹، و دومین در دانشگاه مشهد سال ۱۳۵۰، و سومین در بنیاد فرهنگ ایران طهران سال ۱۳۵۱، و چهارمین در دانشگاه پهلوی شیراز ۱۳۵۲، و این پنجمین کنگره بود که در اصفهان، شهری که موزه ایران‌ش باید خواند، برپای گشت. (همه سال از یازدهم تا شانزدهم شهریور ماه).

با این که دانشگاه‌های دیگر درخواست میهمان‌داری ششمین کنگره را

فرمودند مقرر شد در سال بعد همگان در تبریز بار بکشایند .

ساربانان بار بکشا ز اشتران شهر تبریز است کوی دلبران

دانشگاهی که میزبانی را می پذیرد ، سخت به رنج و زحمت درمی افتد، چون پذیرائی و توجه از سیصد چهارصد تن استاد و ادیب رفیق القلب که هریک را نوعی توقع است دشواری های ناگفتنی دارد و بردباری های خاص می خواهد .

ریاست جلسه در هر سال با رئیس دانشگاه میزبان است ، و تنظیم و بست و گشود کارها همواره با دبیر ثابت (ایرج افشار) . چون جناب دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه اصفهان به خدمتی مهم تر در شده بود . کنکرة اصفهان را آقای زاد استاد اصفهان با خطابه ای پرمغز و کوتاه و لطیف افتتاح فرمود، و از آن پس استاد دکتر خانلری سخن راند .

در جلسات صبح و عصر روزهای بعد استادان و ادیبان در موضوع های گوناگون که در آن مبحث تبحر داشتند خطابه های ایراد فرمودند که همه آن ها با اختلافی اندك در سطح و عمق، بسیار خوب و مفید بود ، و آن خطابه ها بصورت کتاب انتشار می یابد ، چنانکه خطابه های کنکرة های قبل منتشر شده است .

در شعبه « باستان شناسی و هنر » خطابه ها با تصاویر و اسلاید توأم بود و کیفیتی دیگر داشت چون : حفاری تپه نوش جان، کاخ های عهد صفویه در اصفهان، مدفن انوشیروان در لرستان ، صفة عمر در جامع اصفهان ، مردم شناسی اجتماعی ، قلاع اسماعیلیه و غیره .

از پذیرائی های خصوصی و مهربانی های دانشمندان اصفهان بگذریم، استنادار اصفهان ، دانشگاه اصفهان ، دانشکده ادبیات ، اداره فرهنگ و هنر ، هریک مجلس

میهمانی با شکوه و مجللی ترتیب دادند که دعوت شدگان از چهارصد تن بیش بودند. هرچند:

در آن بساط که مقصود میزبان باشد شکم پرست کند التفات بر ما کول
 يك شب هم در چهل ستون بزمی ادیبانه بر پای گشت که شاعران چه میزبانان
 و چه میهمانان اشعاری از خود خواندند که به اتفاق همه بدیع و مناسب و خوب
 بود. (جز یکی). نسخه‌های خطی از جمندهم در معرض مشاهده بود.

در دو روز تعطیل اعضاء کنکره سدّ شاه عباس، ذوب آهن، گنبد پیربکران،
 مسجد بیسیون، منار زیار، و دیگر آثار تاریخی سواحل جنوبی زاینده رود را
 بازدید و مشاهده کردند که هم از عصر قدیم و هم از عصر جدید داستان‌ها و
 نشان‌ها بود.

در روز آخر رؤساء دانشگاه‌های آریامهر، پهلوی شیراز، اصفهان، سخنانی
 ایراد فرمودند که مستقیماً از رادیو به گوش اهل ادب رسیده است.

در تنظیم این گزارش کوتاه چون یادداشتی نبود و نیروی حافظه را ضعف
 وفتور است بسیاری از نکات دقیق و ظریف از قلم افتاد و همین بسنده است که دیگر
 دوستان به تفصیل خواهند پرداخت.

از رنج فراوان اولیای دانشگاه اصفهان مخصوصاً جناب دکتر نواب رئیس
 دانشکده ادبیات و آقای دکتر تیموری (که ساعتی از دوندگی نیاسود)
 سپاس‌گزاری شد. و مرا سپاسی دیگر از جناب وزیر دانشمند اطلاعات و جهانگردی
 می‌باید که میهمان آن جناب بودم. (هم این جا و هم آن جا).

حبیب یغمائی

سرو سیمینا به صحرا می‌روی
 روی پنهان دارد از مردم پری
 کس بدین شوخی و رعنائی نرفت
 ای تماشاگاه عالم روی تو
 می‌نوازی بنده را یا می‌کشی؟
 ما خود اندر قید فرمان توایم
 شهر شیرازت مسخر شد به حکم^۲
 گر قدم بر چشم من خواهی نهاد
 ما به دشنام از تو راضی گشته‌ایم
 گرچه آرام دل از ما^۴ می‌رود
 دیده سعدی و دل همراه تست
 نیک بد عهدی که بی ما می‌روی
 تو پری روی آشکارا می‌روی
 خود چنینی یا به عمدا می‌روی
 تو کجا بهر تماشا می‌روی؟^۱
 می‌نشین یکنفس یا می‌روی؟
 تا کجا دیگر به یغما می‌روی
 شهر بگرفتی به صحرا می‌روی
 دیده در ره^۳ می‌نهم تا می‌روی
 وز دعای ما به سودا می‌روی
 هم چنین می‌رو که زیبا می‌روی
 تا نپنداری که تنها می‌روی^۵

غزل ۱۶۳ - طبیات از نسخه برلین (۷۰۶ هجری) [متن اختیار شده] . غزل
 ۱۲۲ - طبیات از نسخه مشهد (۷۷۶ هجری) . غزل ۳۲۶ - طبیات از نسخه مجلس .
 غزل ۲۳۸ - از نسخه پاریس .

۱- گر تماشا می‌کنی درخود نگر یا به خوشتر زین تماشا می‌روی
 (مشهد - مجلس - پاریس ، و نسخه‌های چاپی)

۲- جان نخواهد بردن از تو هیچ کس . (مشهد)
 - جان نخواهد بردن از تو هیچ دل (پاریس - مجلس)

تبصره ۵ - تردید نیست که عبارت مصراع اول بیت از شیخ بزرگوار است که دو مصراع
 به هم می‌پیوندند ، که علاقه شیخ را به شیرازیان می‌کند ، که نشانه‌ای است غزل را در شیراز
 فرموده . معلوم نیست تغییر مصراع از کیست ؟ چون همه نسخه‌هایی که از چاپی و خطی در
 دست است . برخلاف متن است .

۳ - دیده برره ... (مشهد - پاریس) ۴ - گر چه آرام از دل ما می‌رود . (پاریس
 - مجلس) ۵ - بعد از بیت چهارم در نسخ (مشهد - پاریس - مجلس - و نسخه‌های چاپی)
 این بیت هم آمده :

اندر و نم با تو می‌آید ولیک خائفم کز دست غوغا می‌روی

دکتر علی مدرس موسوی بهبهانی

شوخی دانشگاهی

دانشگاه دولتی اوترخت هلند

مؤسسه زبان فارسی و مطالعات ایرانی

.... مدت دو سال است که من بنده به دعوت دانشگاه اوترخت هلند و باموافقیت دانشگاه تهران برای تدریس زبان و ادبیات فارسی و معارف اسلامی به هلند آمده‌ام. امروز صبح (بیست و دوم فوریه ۱۹۷۴ = اول اسفند ۱۳۵۲) در کلاس درس بودم که تلگرافی بدستم رسید بدین مضمون:

دکتر موسوی بهبهانی، با تمديد مأموریت شما موافقت نشد. لازم است قبل از پنجم اسفند در دانشگاه تهران برای تدریس حضور یابید.

رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

حاضرین در کلاس چون از مضمون تلگراف آگاه شدند با تبسم از من پرسیدند این يك شوخی است. *it isaj, isn't it* گفتم نه، بلکه جدی و رسمی است. سؤال کردند چگونه ممکن است ظرف کمتر از پنج روز شما با زن و بچه و وسایل خانه از هلند به تهران بروید؟ اصولاً انتقال از يك خانه به خانه دیگر در همین شهر در ظرف این مدت ممکن نیست. بنا بر این حتماً با شما شوخی کرده‌اند. من در جواب آنها تنها گفتم برای من که بسیار جدی است. ولی شب در منزل فکر کردم واقعاً حق با آنها است و این امریه جنبه شوخی دارد، و گرنه امثال آن ممکن نیست. و به قول طلاب: امر کردن به چیزی که ممکن نیست، قبیح است و نامعقول. و چون دانشگاه تهران هم عاقل است و هم از آن برتر عالم، ناگزیر کار قبیح نمی‌کند. پس همانطور که این فرنگی‌ها تشخیص داده‌اند حتماً این يك شوخی است به صورت رسمی. بقول ما طلبه‌ها «الاهم الا ان يقال». مگر اینکه گفته شود که دانشگاه يك شخصیت حقوقی است نه يك شخص حقیقی، و معلوم است که شخصیت حقوقی عقل ندارد و ممکن و محال را از هم تمیز نمی‌دهد.

بیاد دارم سالهای قبل که در قم تحصیل می‌کردم استادی داشتیم به نام آقا شیخ مهدی مازندرانی که فلسفه شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری - در خدمتش تلمذ می‌کردیم. خدایش غریق رحمت گرداناد، از این جهان رخت بر بسته است، مردی بسیار با تقوی و فضیلت و در علوم معقول و منقول جامع بود آن بزرگوار گاهی ضمن تدریس مطالب آموزنده که بنظر شوخی می‌آمد بمناسبت بیان می‌کرد. یکبار گفت: راستی این را می‌دانید که چند گروه اصلاً محال عقلی را نمی‌فهمند، و میان ممکن و محال فرق نمی‌نهند، و امر به محال را قبیح نمی‌شمارند؟ گفتیم نه. گفت از جمله یکی طبقه نسوان است. مثلاً

برای خرید لباس یا چیز دیگر از شوهرشان پول می‌خواهند. هر قدر شوهر بیچاره سوگند یاد کند که پول ندارد و اگر واقعاً هم نداشته باشد. زن از اصرار خود دست نمی‌کشد و امر خود را تکرار می‌کند و می‌گوید «من ندارم سرم نمی‌شود». طبقه دیگر اطفال خردسال هستند که آنها نیز حسن و قبح تشخیص نمی‌دهند و محال و ممکن را یکسان می‌پندارند.

گروه‌های دیگر نیز آن استاد مرحوم بر شمرد که ذکر آنها به درازا می‌کشد، ولی اصلاً از شخصیت‌های حقوقی و علمی ذکری نکرد. ضمن طلب مغفرت برای استاد در گذشته آرزو کردم که زنده می‌بود و می‌دید که يك گروه دیگر نیز بر آنچه ایشان احصاء کرده بود افزوده شده است.

راستی اگر چنین نیست و این دستور شوخی بیش نیست، به قول این هلندیهای زبان نفهم: این امریه گذشته از اینکه از لحاظ ادب و رعایت حسن روابط فرهنگی غیرپسندیده است، در عمل نیز غیرممکن است، زیرا برای دانشگاه‌های ما که برنامه سالانه دارند و نظم و ترتیب در آنها حکمفرما است امکان ندارد ظرف چند روز برای استاد یا معلمی جانشینی که بتواند از عهده برنامه‌های مقرر برآید تعیین کرد.

راستی هم اکنون مطلبی به خاطر می‌رسد و آن اینکه ممکن است این طرز تفکر و استدلالها و تالی فاسدهایی از قبیل قبح عقلی یا امتناع عقلی داشتن که بذهن امثال ما می‌رسد یکنوع تفکر قرون و سطایی و کهنه است که افرادی چون من هنوز بدانها مبتلا هستیم و در عصر حاضر که دوره درخشان علم و صنعت است در نظر اساتید جلیلی که از فلسفه و منطق نوین بهره‌مند و از امتیاز آموزش گاری برخوردارند، دیگر طرز تفکر قدیمی ما و همچنین استدلال‌های منطق ارسطویی از ارزش و اعتبار افتاده و محلی از اعراب نداشته باشد. اما باز هم مشکل بنده حل نشد، زیرا هلندیها که خود را به علم و فلسفه جدید آگاه و آشنا می‌دانند امریه مزبور را يك شوخی می‌انگارند.

القصه همچنان مشکل برای من لاینحل مانده است. باشد که خوانندگان روشنفکر و دانشمند «ینما» که بطور قطع همه مانند بنده آلوده فلسفه و منطق قدیمی نیستند این حقیر را در این راه دستگیر باشند و این مشکل را از پیش پای بنده بردارند. هر چند ظریفی گفت حقیقت اینست که امریه مزبور يك شوخی است ولی شوخی دانشگاهی، و همانطور که در آغاز یادآوری شد، دانشگاه آدم حقیقی نیست، بنابراین شوخی آن نیز به شوخی آدمها نمی‌مازد.

راستی کدام يك درستتر است؟ آیا اصولاً «درستی» قابل افزایش و کاستی است، و می‌توان صفت تفضیلی از آن ساخت؟ اگر چنین باشد دیگر نادرست وجود ندارد (البته نبودن نادرستی نه تنها غصه ندارد، بلکه موجب خردسندی است) و بکاربردن صفت ترکیبی نادرست درست نیست، زیرا بنابراین همه چیز کم و بیش درست خواهد بود منتها با اختلاف در مراتب درستی. بگذریم از این بررسی که ما را از بحث پیرامون موضوع عنوان شده باز می‌دارد و برای پرهیز از اطالة کلام بجای جمله «کدام درستتر است؟» ترکیب «کدام بهتر» یا «کدام مناسبتر است؟» بکار می‌بریم.

باری چندی است این سؤال برای من مطرح است که آیا کلمه «دانشگاه» بامسمای آن که نزد همه ما معروف است مطابقت دارد؟ یعنی اسمی است بامسمی؟ یا نامی دیگر از قبیل «دانشی گاه» «دانشمند گاه» «دانشرا» یا «دانشساز» یا «دانش افزا» و یا کلماتی نظیر آن با معنی مزبور مناسبت بیشتر دارد؟ حقیقت آنست که بنظر نگارنده میان مفهوم «دانشگاه» که ظاهراً بمعنی جای یا زمان دانش است با آنچه ما اکنون آنرا دانشگاه می خوانیم هیچ تناسبی وجود ندارد، زیرا از قدیم گفته اند که «دانش» بزمان و مکان مقید نیست و مقید هم نمی تواند بشود، و اگر هم بشود برای دانش جایی فرض کرد، تنها ذهن دانشمند است و زمان آن هم تابع زمان حیات دانشمند. از این گذشته ظرف چیزی بودن مستلزم آن نیست که همواره مظهر در آن وجود داشته باشد، و بسیار ظرفها هستند که اصلاً مظهر و نشان هیچگاه در آنها وجود پیدا نمی کند که خوانندگان محترم خود به آنها وقوف کامل دارند و نیازی بذکر نمونه و مثال نیست.

پس بنابراین اگر مؤسسه یا بنای معروف را به جای دانشگاه، دانشی گاه، یا دانش افزا و نظایر آن بخوانیم بهتر یا مناسب تر نیست؟

وجه تسمیه آن به «دانشی گاه» و «دانشمند گاه» که معلوم است، اما در مورد کلمه دانش افزا و نظایر آن که در بالا بدان اشارت شد، چرا مناسب تر است؟ بدین دلیل که هر کس در آن مؤسسه خواه بعنوان دانشجوی عضو آموزشی راه یابد خود بخود و برور زمان به مراتب بالا تر از دانشمندی می رسد و درجه آنرا دریافت می کند، مگر بطور استثناء و بندرت کسانی از این امتیاز محروم میمانند، و گرنه در اغلب دانشجویان لیسانس و دیری نمی گذرد که فوق لیسانس و همچنین درجه دکتری را دریافت می دارد. مری (البته در نظام فعلی، والا در سابق این مراتب و عناوین نبود و نیل به مقام استادی تقریباً موهبتی بود)؛ به استادیاری و استادیاری بدانشیاری و از آن بمقام استادی و اگر هم عمری باشد - که در اغلب نیست - بدرجه استادی ممتاز نایل می شود.

آنچه ذکر شد طبق مقررات کلی است و بموجب قاعده «ما من عام الا و قد خص» استثناء وجود دارد مثلاً بعضی از چنان استعداد و شایستگی برخوردارند که ظرف یکسال از استادیاری بمقام استادی می رسند و در مقابل برخی چنان بی استعداد در نظرها جلوه می نمایند که نه تنها شانس ارتقاء بمقام بالاتر پیدا نمی کنند بلکه از بالا به پایین می ترقند. بهر حال نیل به مراتب بالا دلیل است که دانش مترقیان افزایش یافته است و گرنه به درجه بالاتر ارتقا نمی یافتند، پس آن مؤسسه دانشرا یا دانش افزا است.

گویانکه ممکن است گفته شود این امر دوری است یعنی اگر گفته شود دانشیار استاد می شود چون عالم تر می شود و عالم تر شده است چون استاد شده است. این را در منطق دور مصرح گویند و آنرا بدیهی البطلان می شمارند.

بیاد دارم، استاد در گذشته مرحوم فاضل تونی می گفت «وقتی در اصفهان تحصیل می کردیم، می گفتند فلانی مجتهد است چون حد می زند، وحد می زند چون مجتهد است.» آن مرحوم آنگاه خنده مخصوص خود را سرمی داد و می گفت این دور باطل است. ولی جواب این

اشکال قطع نظر از اینکه این مطالب مربوط بمنطق کهنه ارسطویی است و در نظر اساتید فلسفه و منطق جدید ارزش و اعتباری ندارد - بسیار روشن است ، زیرا خود ارباب منطق قدیم هم می گویند « بهترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آنست . و ما شاهد وقوع این عمل بطور مدام در دانشگاه بوده ایم و هیچ تالی فاسدی بر آن بار نشده و خللی در نظم امور آن روی نداده است .

باری با توجه بدانچه ذکر شد بنظر می رسد اگر به جای « دانشگاه » کلمه « دانشی گاه » یا « دانش افزا » و یا کلماتی نظیر آنها بکار رود بهتر معنی معهود را برساند و یا لااقل با وضع آن بیشتر مناسبت داشته باشد، و بهر حال باید منتظر بود تا نظراصحاب معرفت و ارباب دانش معلوم شود.

از این گذشته شخصی می گفت « مگر همواره اسامی با مسمیات و یا اوصاف با موصوفهای خود تناسب و مطابقت دارند، در بسیاری از موارد تناسبی میان اسم با مسمی دیده نمی شوند این هم یکی از آنها. او خطاب بمن گفت: مثلاً همین سمت خودت که آن را استادیاری میخوانند با وظیفه و کارتان مناسبتی دارد، و گویای آن شغل است؟ کلمه « یار » یا بمعنی مددکار است، و آن بر تو صدق نمی کند، زیرا تو کوچکتر از آنی که اساتید را یاری دهی ، بلکه باید از جناب آنها طلب کمک و یاری کنی. و معنی دیگر یار ساده و شاهد است که آنهم خودت تصدیق داری که نه تنها درباره تو صادق نیست، بلکه همه اساتید از قیافه بی قواره تو گریزانند. از این گذشته یار کدام استاد؟ استاد معینی که در میان نیست، بنابراین مطلق و کلی طبیعی استاد باید مراد باشد، آن را هم که بگفته شیخ الرئیس، شخصی در نزدیکی همدان دیده است که با تهران فاصله فراوان دارد.

علی مدرس موسوی استادیار غیر ممتاز و (زنده) دانشگاه تهران

بی دردان

سختن از درد چه گوئیم که بیدردانیم	جامهٔ مرد چه پوشیم که نامردانیم
در پی خواهش دل، و رچه بسی خرد و حقیر،	چون صبا با قدم سعی جهان گردانیم
ز مهر یریم و ز ما کوره خورشید خموش	نه همین باد خزانیم و ز دم سردانیم
ساخته عرصهٔ نیرنگ و درو تاخته اسب	با حریفی دوسه چون خویش هماوردانیم
نه تنی لایق داس و نه سری در خورتیغ	خوشه ای رسته به مرداب و شده زرد آنیم
عشق، آن درد شناس دل و جان از من و تو	روی گرداند و بجا بود که بی دردانیم

یدالله بهزاد

حسن صهبا یغمائی
وکیل پایه یک دادگستری

خاطره‌ای از سید ضیاءالدین طباطبائی

رئیس الوزرای اسبق ایران

شهرت (سید ضیاءالدین طباطبائی) بعنوان يك نویسنده زبردست و روزنامه نویس شجاع که مقالاتش از قبیل مقاله (جبرئیل در فرمانیه) در روزنامه رعد آن زمان غوغائی در محافل روشنفکری برپا می کرد ، و نیز بعنوان مردی که در کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی برای مدت صد روز بر کرسی صدارت ایران تکیه زد و بسیاری از رجال و صدور نامدار ایران را به زندان انداخت در ذهن نگارنده از عنفوان جوانی بود بدون اینکه او را دیده باشم .

و باز پس از بیست و چند سال که سنین بین ۳۵ و ۴۰ سالگی خود را می گذرانیدم نام این مرد سرلوحه مطالب و اخبار روز مطبوعات ایران قرار گرفت و روزی نمی گذشت که سخنی یا خبری از اعمال و افعالش در جراید درج نباشد و حتی بخاطر دارم در سالهایی که آن مرحوم در مجلس شورا بنمایندگی یزد راه یافته بود مرحوم سیف الله نواب استاندار مازندران برای سرکشی حوزه خود به شاهرود آمد و در مجلسی که همه روساء دوایر شاهرود بودند در ذکر محامد و محاسن سید نکته‌ای را بیان کرد که اعجاب همه را برانگیخت . می گفت : آقای سید ضیاءالدین طباطبائی تنها رجل سیاسی است که برای ایده‌هایش نقشه تنظیم شده دارد بعکس سایر مدعیان که هیچ نقشه‌ای ندارند و به هر طرف که بادی بوزد کشیده می شوند . لذا خیلی مایل بودم وسیله‌ای فراهم شود سید را از نزدیک ببینم ولی دوری از مرکز و خدمت در شهرستان‌ها مانعی برای انجام این مقصود بود، تا در آبان ماه سال ۱۳۳۲ خورشیدی که از کرمانشاه به مرخصی ۱۵ روزه به طهران آمده و روز جمعه‌ای مهمان مرحوم محمد حسن بهاری وکیل رسمی عدلیه بودم .

آقای بهاری پیشنهاد کرد که اگر مایل باشم به اتفاق دیدنی از سید بکنیم . چون می گفت جمعه‌ها می نشیند و همه جور آدم پیشش می رود خیلی خوش محضر است . من با کمال میل پذیرفتم و دوتائی با اتومبیل مرحوم بهاری بسعادت آباد رفتیم . جمعیت نسبتاً زیادی در خیابان‌های باغ سعادت آباد دیدیم که معلوم شد از مراجعین هر روزی آقا هستند . اتومبیل ما جلو ساختمان توقف کرد و من و بهاری پله‌ها را بالا رفته و بجائی رسیدیم که مرحوم سید ضیاء را در صدر مجلس (درب سالون باز بود) می دیدیم . سید بمحض دیدن ما دو نفر از جا برخاست و تا بیرون سالون آمد و آقای بهاری بنده را معرفی کرد که از پیروهای یغمای جندقی است و قاضی عدلیه است و در استان پنجم کرمانشاه سمت ریاست دادگستری دارد و به مرخصی آمده و مایل بوده حضرت تعالی را زیارت کند و بنده (بهاری) وسیله شده‌ام . مرحوم سید ضیاء با کمال خوشروئی و محبت و گرمی بنده را پذیرفت و خیلی بزرگواری

کرد و ما را برد و در صدر مجلس پهلوی خودش نشاند، و به ده پانزده نفر که در سالون بودند و من هیچیک را نمی‌شناختم بنده را معرفی نمود و از بنده پرسید که با آقای یغمائی چه نسبتی دارم. بنده وقتی که درجه نسبت خود را با آقای حبیب به ایشان گفتم فرمودند من از قدیم با آقای حبیب دوست هستم. پریشب در سفارت ترکیه جشنی بود که خیلی‌ها بودند و آقای حبیب هم بود. دیدم موی سر را پاك سفید کرده ولی سیل‌ها سیاه و قشنگ. پرسیدم چه رنگی به سیل زده‌ای که خیلی شفاف و زیباست نسخه‌اش را بیا هم بده بزنیم. جواب داد رنگ زده‌ام بطور طبیعی سیل سیاه مانده - گفتم رفیق هر کسی را اگر بتوانی رنگ کنی مرا نمی‌توانی رنگ کنی چگونه ممکن است موی سر همه سفید شود و موی سیل مشکی بماند. جواب داد که مطلقاً رنگی استعمال نکرده و طبیعی است - ولی راستش من هنوز باور ندارم که راست گفته باشد حالا شما که خویش و قومش هستید و یقیناً خبر دارید به من بگوئید رنگ سیلش طبیعی است یا نه. بنده عرض کردم حقیقت این است که بنده چنین دقتی در مورد موی سر و سیل جناب حبیب نکرده‌ام ولی هیچوقت هم از ایشان دروغ نشنیده‌ام چون یکی از ایرادهائی که همه به حبیب دارند همین راستگوئی‌های اوست (۱) ولی حالا که فرمودید بنده کوشش می‌کنم حقیقت را کشف کنم و به عرضتان برسانم.

این مطایبه موجب شد که ایشان شرح مفصلی از محاسن و محامد اخلاقی جناب حبیب یغمائی و بعد یغمای جندقی و قدرت او در شعر و نویسندگی بیان فرمودند که البته بیشتر منظورشان ابراز بزرگواری و محبت نسبت به بنده بود. در وسط‌های صحبت پیشخدمت سینی چای و نعنای آورد که هر کس هر کدام را میل دارد بردارد. عادتاً بنده دستم بطرف چای‌دراز شد. سید توجه داشت. فرمودند نعنای را بردارید. عرض کردم تا کنون نخورده‌ام. فرمودند بهمین جهت می‌گویم بردارید تا ببینید چقدر مطبوع دلچسبی است. بنده اطاعت کردم. واقعاً هم خوش مزه بود. بعد از این مقدمات فرمودند پیش از ورود شما داشتم قصه‌ای را برای آقایان می‌گفتم نیمه‌کاره ماند حالا از سر می‌گیرم: که شما هم بشنوید.

در سه سال پیش چند نفر امریکائی آمدند این جا گفتند از دانشگاه میشیگان مأموریتی داریم و در نوعی ماهی کور مطالعه می‌کنیم که فقط در بعضی از قنوات کرمان وجود دارد و در جای دیگر دنیا نیست - گفتم پس در مراجعت هم سری بمن بزنید که ببینم به مقصود رسیده‌اید یا نه. این آقایان در مراجعت دیگر بسراغ من نیامدند تا دیروز يك جلد کتاب از امریکا برایم (کتاب به انگلیسی روی میزشان بود) نشان دادند خواندم دیدم اتفاقاً مربوط به مطالعات زیست‌شناسی - همان حضرات است و شرح مسافرت ایشان به کرمان و پیدا کردن ماهی کور و شرح مفصلی راجع به خصوصیات ماهی‌ها و انواع آن ولی نکته جالبی را که محققان مزبور از وقایع سفر خود در کتاب آورده‌اند موضوع صحبت است. نوشته‌اند: در کرمان از راهنمای خود خواستیم يك ماشین سواری برای ما کرایه کند که بتواند در بی‌راهه‌ها ما را به مبداء قنوات مورد نظر راهنمایی کند و اگر راننده انگلیسی بداند بهتر است - راهنما ماشین کهنه‌ای کرایه کرد و گفت راننده می‌گوید انگلیسی می‌داند - ماشین است و دو بیکر خیلی

قدیمی بود ولی حروف درشت لاتین نام کارخانه روی کاپوت به طور برجسته ، نظر جلب می کرد - ما برای امتحان راننده که چه مقدار انگلیسی می داند اشاره به حروف لاتین روی کاپوت پرسیدیم چه نوشته است. راننده ایرانی که گفته می شد مدعی است که انگلیسی می داند با انگشت از سمت راست به چپ (نه از چپ به راست) یکی یکی حروف را نشان داد و خواند. (اس ت دو ب ی ك ر). ما فهمیدیم هنوز نمی داند که لاتین را از چپ به راست می خوانند نه از راست به چپ. و معذک خیال می کند انگلیسی می داند و یا نمی داند که انگلیسی نمی داند. مرحوم سید ضیاء می فرمودند نکته این است که جهل عیب نیست چون انسان هر قدر که دانشمند باشد معذک دانستنی های او در برابر آنچه نمی داند بسیار ناچیز است - پس ندانستن چیزی عیب هیچ کس نیست، عیب در عدم وقوف به جهل خویش است (آنکس که نداند و نداند که نداند) مصیبت عمومی ما همین است و اگر همین يك نکته را بدانیم رفع عیب از خود کرده ایم و الا فلا .

ساعت از ظهر گذشته بود بهاری اشاره کردند برخیزم . اجازه خواستیم مرخص شویم. مرحوم سید ضیاء تا جلو در ما را بدرقه فرمودند و بمرحوم بهاری سفارش کرد که فلانی را را ببر خرگوشهای مرا هم به ایشان نشان بده - خلاصه نیم ساعتی هم در باغ انواع حیوانات و خرگوش های سید را دیدیم و مراجعت کردیم

سلیمان لایق
افغانستان

آتش دیدگان

آتشی کاندر نهاد ما فتاد	گر چه ما را سوخت، اما زنده باد
زنده باد این آتش رسوای ما	آتش پوینده در رکهای ما
رک رک ما شعله گیر آتش است	تار و پود ما اسیر آتش است
هر که از ما مشت خاکستر گرفت	شعله سوزنده را در بر گرفت
سوختیم اما سر فریاد نیست	شکوه کار مرد آتش زاد نیست
چیست آتش، عشق مردم داشتن	دل بزیر نیش کژدم داشتن
دست در کام پلنکان بردن است	مشت ها از قهر توفان خوردنست

عبدالعلی کارنگ - تبریز

آثار صفویه در آذربایجان

از دوران سلطنت صفویه، در آذربایجان نیز، مانند اغلب استانهای ایران، یادگارهای فراوانی به جا مانده است. این یادگارها یا بناهای سنگی و خشتی و آجری هستند نظیر زیارتگاهها، خانقاهها، مدارس، مساجد، بقاع، قلاع و سنگ نبشته ها، و یا آثار هنری منقول اند، از قبیل مرقعات، فرمانها، قطعات مینیاتور، نمونه های تذهیب، نسخ خطی، قالی و سجاده، جنگ افزار، ظروف سفالی و چینی و فلزی، و مصنوعات چوبی و نظیر آنها.

بدیهی است، هنوز، سعی و اقدام کافی و لازم درباره معرفی آنها به عمل نیامده، و مسلماً بدون فحص و شناخت همه این یادگارها، داوری درست درباره جزئیات هنر و دانش، و تمدن و طرز زندگی مردم آن زمان، دشوار بلکه محال خواهد بود.

تنها، تحقیق و شناخت و معرفی خصوصیات طرحهای مختلف به کار رفته در تزیین سکه ها، مهرها، حجاریها، گچ بریها، ظروف، اسلحه، ادوات چوبی، قطعات تذهیب، ضریح ها، صندوقها، قالیها، منابر و درها و پنجره های این دوران، چند سال وقت و يك كتاب سخن لازم دارد.

البته مطالعه آثار باقیمانده از دوران صفویه (در آذربایجان)، تنها به شناخت جنبه هنری آنها منحصر نمی شود، بلکه یکی از وسایل مهم حصول آگاهی از شؤون مختلف جامعه آن روزگار نیز محسوب می گردد. مثلاً مندرجات سنگنبشته منصوب بر دیوار شرقی مسجد جامع تبریز، (۱) سنگنبشته منصوب بر جانب شمالی مدخل مسجد شاه طهماسب (۲)، سنگنبشته منصوب بر دیوار صحن بقعه شیخ

۱- رك به : آثار باستانی آذربایجان، آثار تاریخی شهرستان تبریز، ج ۱، ص ۲۷۸-

۲۸۱، ص ۹۶-۹۷، تبریز، ۱۳۵۱ ه. ش. ۲- رك به : راهنمای آثار تاریخی

آذربایجان، اسماعیل دیباج ص ۶۸، تبریز ۱۳۴۳.

صفی الدین اردبیلی (۱)، سنگنبشته منصوب بر سر در مسجد جامع طوج (۲). و سنگنبشته منصوب بر دیوار کفش کن مسجد جامع مراغه (۳)، علاوه بر ارائه پیشرفت هنر خطاطی و حجاری، نشان می‌دهد که از زمان شاه طهماسب تا زمان شاه سلطان حسین، مردم آذربایجان از کثرت عوارض، مالیات، تمغوات، پیشکشی حکام و سایر وجوه پرداختی ناراحت بوده‌اند و شکایات متعدد و متواتر و عکس‌العمل‌های گوناگون آنها، بارها باعث شده که از طرف سلاطین صفوی فرمانی صادر شود و به موجب آن پاره‌ای از این تمغاها الغاء گردد.

همچنین مندرجات سنگنبشته منصوب بر دیوار صحن بقعه شیخ صفی الدین و سنگنبشته منصوب بر سر در مسجد حسن پادشاه (۴) و سنگنبشته منصوب بر سر در مسجد جامع تبریز (۵) نشان می‌دهد که با وجود معروف بودن دوران اشاعه و ترویج دیانت و صلاح و تقوی، تباهی اخلاق و ناپاکی عجیبی دامگیر جامعه آن روزگار بوده، و وجود مراکز فساد چون بیت اللطف، قمارخانه، چرس فروشی، بوزه فروشی، شرابخانه، بنج‌خانه و معجون‌خانه، که دولت اسلامی صفوی از آنها مالیات و تمغا می‌گرفت، هستی مردم تبریز و اردبیل و مسلماً آبادیهای دیگر آذربایجان را به نابودی تهدید می‌کرد.

همچنین نشان می‌دهد که تفریح متداول و معمول مردم شهرهای آذربایجان در آن زمان کبوترپرانی، گرگ‌دوانی تربیت‌گاو و قوچ و خروس، جهت جنگ و مبارزه باهم بوده که غالباً صاحبان آنها نیز پس از مبارزه حیوانات، مانند گرگ و سگ به جان همدیگر می‌افتاده‌اند.

گرچه در این سنگنبشته‌ها، چند تن از شاهان صفوی مردم را به ترك آن عادات زشت امر نموده‌اند، و از عوارض ارتکاب بدانها بیم داده‌اند، اما می‌بینیم که

۳- آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، ص ۵۴۶ - ۵۴۸. ۴- این سنگنبشته

اکنون به دیوار مسجد کوچکی که در جوار مسجد جامع ساخته شده نصب گردیده است.

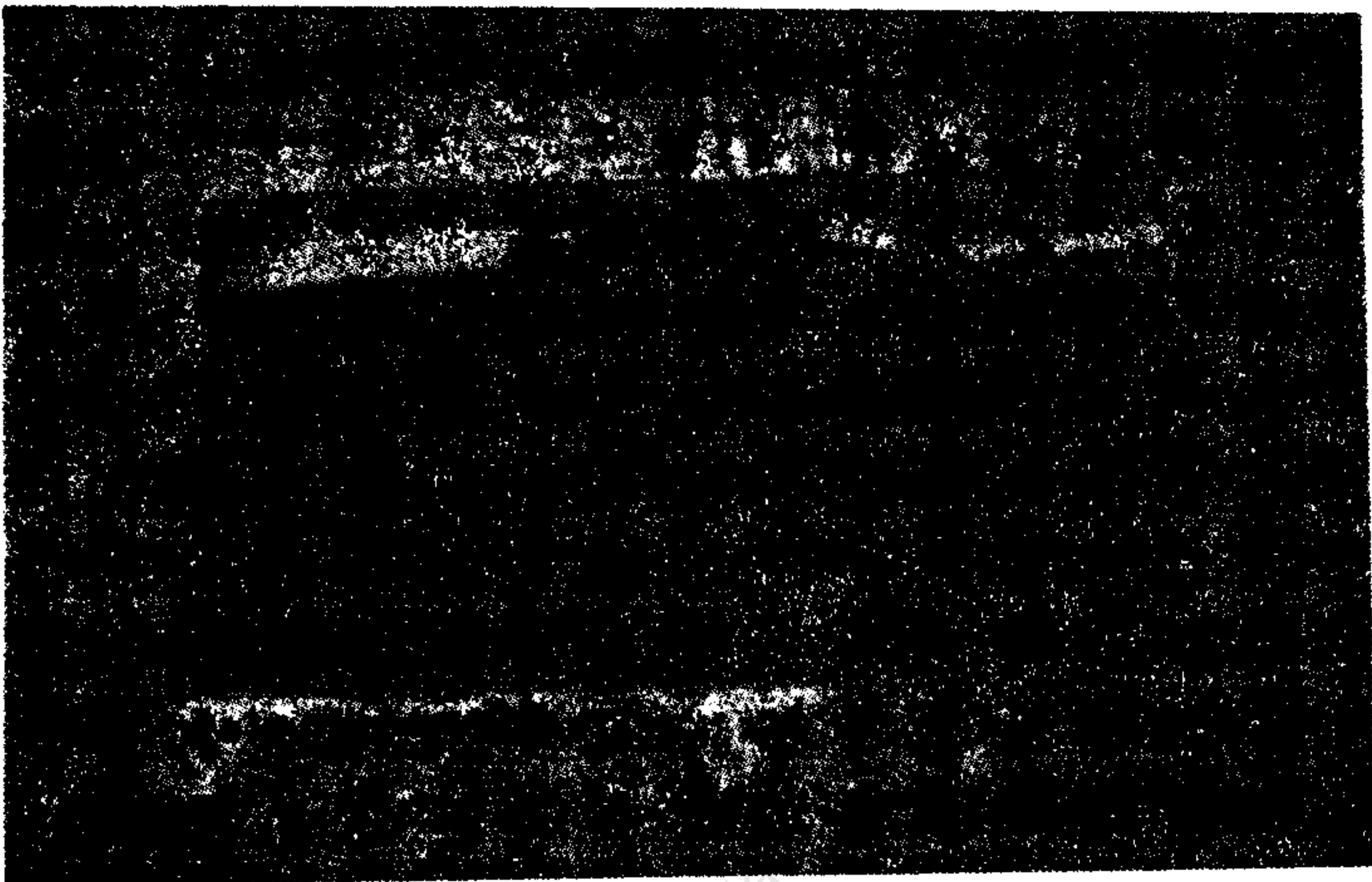
۵- آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، ص ۳۳۷ - ۳۳۹. ۶- همان کتاب، ص

تا زمان شاه سلطان حسین صفوی، این انحطاط اخلاق، و این خانه‌های فساد، بر همان بنیاد باقی بوده و گردانندگان این مراکز، به حکومت وقت، تمنا و مالیات می‌پرداخته‌اند.

تسلط اجامر و اوباش، حتی عساکر دولتی، بر جان و مال و ناموس مردم شهرها نیز از موضوعاتی است که از این سنگنبشته‌ها مستفاد می‌شود. و از مندرجات آنها برمی‌آید که مهمترین وسیله منع و جلوگیری حکومت از متجاوزان و تبه‌کاران و مرتکبین به اعمال زشت و ناشایست، غالباً متنبه و متوجه ساختن آنان به مضامین آیات شریفه قرآن مجید، و ترسانیدن آنان از عذاب قبر و آتش دوزخ و لعن و نفرین خدا و رسول و ائمه اطهار (س) بوده، و فقط یکبار، در زمان شاه طهماسب صفوی، مجازات مثبت و شدید درباره اجلاف معمول شده، و چهارصد تن از اشرار و اوباش که دو سال تمام، مال و جان و ناموس و زن و بچه مردم را دستخوش هوی و هوس خود ساخته بودند، پس از نظم مکرر علما و سادات و قضات شهر، به کیفر اعمال خود رسیده‌اند. (۱)

سنگنبشته‌های متعدد دیگری نیز بر سر در و دیوار عده‌ای از مساجد و بقاع و مقابر و مزارات تبریز و آبادیهای دیگر آذربایجان وجود دارد که نشان می‌دهد

۱ - چهارصد تن از اجلاف شهر قریب دو سال، با بی‌پروائی تمام مال و جان و زن و بچه مردم را دستخوش تجاوز و تعدی قرار می‌دهند، امن و امان شهر را سلب می‌کنند، شاه طهماسب حاکم شهر را عوض می‌کند، یوسف بیگ استاد جلو را به حکومت تبریز منصوب می‌سازد، اوباش شهر به او بی‌اعتنائی می‌کنند، برجسارت خود می‌افزایند، چند تن از یاران او را از پای درمی‌آورند، حاکم خانه نشین می‌شود، علما و سادات و قضات به شاه ملتجی می‌گردند، شاه سهراب بیگ را با عده‌ای سپاهی به کمک حاکم می‌فرستد، سپاهیان دولتی در میدان صاحب آباد تبریز با اشرار رو به رو می‌شوند، اشرار کشته می‌شوند، رئیس آنان، پهلوان یاری و دو تن از یارانش به نام پهلوان عوض و علای حسن جان به خانه سهراب بیگ پناه می‌برند و او به مال زیاد تطمیع می‌کند، سهراب بیگ حاکم شهر، با لطایف حیل آن سه تن را از وی تحویل می‌گیرد و پس از کشتن آنان سرهایشان را در میدان صاحب آباد به دار می‌زند و بدین طریق آتش فتنه برای اندک مدتی فرو می‌نشیند. (به تلخیص و تغییر عبارت از ص ۴۵۵ - ۴۵۸ احسن التواریخ، حسن بیگ روملو، بارود ۱۳۸۴ م.)



آثار صفوی در تبریز

اغلب آنها یا در دوران صفویه بنا گردیده اند و یا تجدید بنا و مرمت یافته اند . مسجد ظهیریۀ تبریز ، مسجد پایتخت اسکو ، مسجد محراب آذر شهر ، مسجد مهر آباد بناب ، مسجد ملا رستم مراغه ، بقعۀ پیر حیدر سوسیان ، بقعۀ ابواسحق ، خانقاه هریس ، مسجد جامع اهر ، و مسجد لیل آباد خسرو شاه از این شمارند . خسرو شاه در ۳۰ کیلومتری تبریز ، سر راه آذر شهر واقع شده است . شهر کی است از بخش اسکو ، نامش از قرن پنجم هجری در تواریخ و کتب رجال و مسالك و ممالك ذکر گردیده ، یاد کارهای فراوانی از دوران سالاریان و دیلمیان دارد . دانشمندان و فقهای بزرگی از آن برخاسته اند ، قبر ابوعلی حمزة بن شیخ عبدالعزیز سلار (متوفی در ۴۴۸ ه . ق) در آن جاست . اهالی محل بنای این شهرک را از خسرو پرویز می دانند اما بعید نیست نام این شهرک ، با نام خسرو شاه دیلمی ارتباطی داشته باشد . (۱)

۱ - برای استحضار کامل رک به : آثار باستانی آذربایجان ، ج ۱ ، ماده خسرو شاه .

به هر حال ، مسجد لیل آباد بنای ناشناخته جالبی است از دوران صفویه ، که در بین باغهای بیرون محله لیل آباد خسرو شاه قرار گرفته است . ۸ متر عرض و ۱۱ متر طول دارد . چهارستون چوبی خوش قطر . سقف آن را نگهداشته است . کچبری بدیعی دور تا دور مسجد را مانند کمر بند زرینی زینت بخشیده است . جوانب محراب مقرنس مسجد نیز از همین زینت بهره مند است . چند گل شش پر متشکل از شش کلمه « یا جلیل » و دو ترنج محیط بر کلمه « یا علی » زینت جوانب محراب را تکمیل می کند .

مردم خسرو شاه ، این مسجد را « یازیلی مسجد » می گویند . « یازیلی » در ترکی آذری به معنی « نوشته دار » است . و این نام به آن جهت به مسجد لیل آبادی داده شده که تمام سقف آن پوشیده از « نوشته » است . و این نوشته ها عبارتند از ماده تاریخ بنا ، آیات و احادیث ، و ابیات و اشعار پند آمیز و عبرت انگیز ، به زبان عربی و فارسی .

ماده تاریخ بنا ، در بالای گوشه غربی بنا نوشته شده و مضمون آن ، چنین است : « قد بنی هذا المسجد الجديد فی زمان دولة سلطان سلاطین الزمان ، و اعدل خواقین الدوران ، قانع اساس الجور و الطغیان ، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ، ابوالنصر ، ابوالفتح ، ابوالغازی ، السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی ، بهادر خان ، خلد الله ملکه و دولته ، فی شهر رجب المرجب ، سنة تسعين و الف (۱۰۹۰ هـ . ق) » .

پائین تر از آن چند حدیث و پائین تر از آن ها ، این رباعی فارسی درج شده است :

« از یاری خلق بگذر ای مرد خدا یاری طلب از کسی که از روی وفا
کار تو تواند که بسازد همه وقت دست تو تواند که بگیرد همه جا »

در ورودی مسجد درجانب شرقی دیوار شمالی واقع شده است ، و سنگنبشته ای به بالای آن نصب گردیده که از مضمون آن برمی آید که حاجی اسد نامی در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی ، این مسجد را بنا کرده و نصف سهام قنات نوده جوین

وقفات کمال را به این مسجد وقف کرده و شرط نموده است که کسی حق ندارد این قنات را بفروشد یا به رهن بگذارد، ضمناً رقم سنگنبشته چنین است: « سعی فیه محمد سعید، کتبه محمد حسین الحسینی ».

فراموش نشود که بنای این مسجد باخشت خام صورت گرفته و عرض دیوارهای آن در همه جا قریب هشتاد سانتیمتر است. داخل مسجد پوشش گچی و بیرون آن پوشش کاه و گل دارد، و مسجد هنوز هیأت نخستین خود را به خوبی حفظ کرده است، و جای آن دارد که مورد عنایت انجمن آثار ملی، و سازمان حفاظت آثار باستانی و وزارت فرهنگ و هنر قرار بگیرد، و بذل توجهی شود که این بنای باستانی که به نوبه خود شیوه جالب و شاید منحصر به فردی دارد، از بین نرود.

بحث ما، بدون اراده، تقریباً به سنگنبشته های دوره صفویه و خلاصه مضامین پاره ای از آنها اختصاص یافت، وضیق مجال اجازه پرداختن به سایر آثار هنری آن دوران را نداد، اینک ناچار یاد آور می شوم که اولاً مطالعه سنگنبشته ها و الواح قبور متعلق به همین دوره که در عده ای از گورستانهای تاریخی آذربایجان به جا مانده، خالی از فایده و اهمیت نیست، ثانیاً توجه به سنگنبشته ها هرگز ما را از مراجعه به تاریخ بی نیاز نمی کند، و چه بسا عمارات و بقاع و مساجد با عظمتی هستند که تاریخ بنا و نام بانی آنها روی سنگ و لوحی درج نشده است و شیوه بنا و مصالح ساختمانی آنها به سبک معماری، و نوع مصالح ساختمانی دوره ای پیشین شباهت تمام دارد، فقط تاریخ است که زمان بنای آنها را روشن می کند، مانند بقعه شیخ شهاب الدین عقیقی در اهر، بقعه شیخ امین الدین جبرائیل در کلخوران بقعه شیخ صدر خیای در مشکین و قلعه رشیدیه در تبریز، که تاریخ عالم آرای عباسی تاریخ بنا و مرمت آنها را معین می کند.

اکنون که دانشگاه اصفهان به تحقیق و معرفی تاریخ و فرهنگ صفویه همت گماشته است، توجه به آثار و یادگارهای آن دوران در آذربایجان نیز می تواند کمک مؤثری در رسیدن به این هدف محسوب شود. *

* این خطابه در کنفرانس ایران شناسی اصفهان خوانده شده.

پاسخ حضرت سعدی به نامه سرکشاده

در پایان نامه سرکشاده از روح پاك حضرت شیخ استمداد شده است
تا به چاکران خود برای ابراز نظر الهام فرمایند . اکنون من که
فدائی شیخ شیرازم از زبان حضرتش پاسخ نامه را بشعر میپردازم :

سید مجتبی کیوان (اصفهان)

دستخط	حبیب	یغمائی
ابتکار	ترا	و لطف ترا
نامه	سرکشاده	را دیدم
راستی	را به جان	پسندیدم

از تو ممنونم ای حبیب عزیز	کز سر لطف کرده ای یادم
وز کمال ارادت و اخلاص	کرده ای سرفرازم و شادم

از می شوق و شکر مستم و هیچ	« چاره جز پیرهن دریدن نیست »
« طاقت سر بریدنم باشد	وز حبیبم سر بریدن نیست »

پاسخ	نامه	ترا	دانی
تا ازین ره رضای خاطر خویش	با «دویتی چرا نگار کنم		
	با چنین طرز آشکار کنم		

اولا	از	شکسته نفسی تو
گر چه خفض جناح از ادب است	خاطرم اندکی شده است ملول	
	تا باین حد ولیك نیست قبول	

گفته ای بهره ای ز کوشش خویش	در فنون ادب نبوده ترا
غافل از آنکه شاهد معنی	آشکارا به بر غنوده ترا

تو نه نزد يك بی بصر بودی	نه به فهم تو در گناهی بود
حال چون روز روشنی ، هم اگر	پیش از اینت شب سیاهی بود

تو مرا دوستی و در نظرم
« آدمی را که جان معنی نیست

« عیب یاران و دوستان هنرست »
در حقیقت درخت بی ثمرست »

ملك شعر و ادب به خامه تو
طبع وفاد و كلك جادویت

اندرین روزگار می نازد
در همه حال کار می سازد

گله کردی که گنه شعر مرا
« تا کی ای بوستان روحانی

نتواند رسید جولانت
گله از دست بوستانبانت »

ناله کردی که مانده ای از کار
« همه از دست غیر می نالند

« سرو هرگز چنین نرفت آزاد »
سعدی از دست خویشتن فریاد »

ثانیاً کردی اعتراض شدید
یا چرا کارنامه اشعار

کز چه دیوان به اهل نسپر دم
خدمت حضرت صفی بردم ؟

در جوابت جز این نمی گویم
« هیچ مصلح بکوی عشق نرفت

« نقره فایق نگشت تا نگداخت »
که نه دنیا و آخرت در باخت »

ثالثاً گفته ای که اشعارم
راست گفتمی که هفتصد سال است

در کف این و آن دگر کون است
دلم از دست این و آن خون است

کاتبان جمله دشمنان منند
« چه توان گفت لطف شعر مرا

« سخن دشمنان نه معتبرست »
« هرچه گویم از آن لطیف تراست »

بس تصرف به شعر من شده است
شعر من با همه تصرف تلخ

« چه کنم حظ بخت من این است »
« اعتقاد من آنکه شیرین است »

« کاین همه شور در جهان انداخت »
مصلحت را که تا چه باید ساخت ؟

چه در ایران چه در دیار فرنگ
همگان چون ترا فتاد بچنگ

وز خدایان شعر چند تنی
با ارادت کنند انجمنی

روی در روی هم کنند بسی
باید آنجا، نه کمترین هوسی

نکند کس به انجمن گذری
حیف باشد به دست بی بصری »

« یا چو گفتمی بیار برهانش »
« ذوق دعوی دهد به بطلانش »

سبك سعدی است بهترین معیار
« دگر از وی امید خیر مدار »

« متصور شود شکیبائی »
« گر بانصاف بامیان آئی »

« نه تماشا کنان رهگذری »
« با هزار آستین در دری »

رابعاً در خصوص اشعارم
گفته بودی که راه بنمایم

نسخه‌هایی که مانده از اشعار
عکس هریک بگو که برگیرند

باش تا از فحول فضل و ادب
هفته‌ای چند بار بی تعطیل

نسخه‌ها را به دقت کامل
ذوق و طبع سلیم و فهم درست

زینهار از گروه بلهوسان
« ز آنکه آئینه‌ای بدین خویی »

انجمن را بگو، مگو سخنی
سخنی در نظر درست ولی

هر کجا مشکلی پدید آید
وانچه از سبك من بود بیرون

آنچه مغشوش اگر کنی اصلاح
رنجه از حذف و رد نخواهم شد

نقد باشد سزای مردم اهل
سبك سعدی بیایدش بشناخت

- آن بگو کل بسبك باشد ، اگر
« سخن سر بمهر دوست بدوست
- خاتمت را سه راه بنمودی
من هم البته دل بر آن دارم
- غزلیات را بدان ترتیب
هم به ترتیب حرف آخر شعر
- ليك بالای هر غزل به وضوح
«طیبات» است یا «خوانیم» است
- با چنین سعی و اهتمام و تلاش
به کمال خلوص و حسن عمل
- « بدلت کز دلم بدر نکنم
« چکند بنده ای که از دل و جان
- سخت تر زین مخواه سوگندی
نکند خدمت خداوندی
- شاعری باذوق و زرگری استاد چونین گوهری مرصع اهدا می کند. بسیار ممنونم.
حبیب بنمائی

اتصال

آن ، چه عیب است که در صورت زیبای تو هست ؟
و آن ، چه سحر است که در غمزه فتان تو نیست ؟

اتصال

آنچه عیب است که در صورت زیبای تو هست
و آنچه سحر است که در غمزه فتان تو نیست

قائم مقام در کرمان و یزد

- ۶ -

گرفتاری‌های روحی قائم مقام و تعریض جناب سرهنگ قائم مقامی ما را به این جاها کشاند :

موج های تیز دریا های روح هست صدچندان که بد طوفان نوح
اینکه قائم مقام ، خودش ، همه جا به مسقط الرأس خود اعتنا و افتخار می کند و
یاران روستا را از یاد نمی برد می تواند دلیل کافی به پیوستگی او به فراهان باشد . علاوه بر
این، مسئله مهرداری شاه سلیمان - هیچ وقت آن تأثیر را در خانواده آنها نداشته است که مسئله
حفاظت از مهر حضرت سجاد ، و اعتقاد من اینست که شاید اصلاً عنوان مهرداری صفوی نیز
به برکت همین مهر حضرت سجاد ، به آنان داده شده باشد ، که اعتقاد صوفیه به این امر
مطلبی است غیر قابل انکار .

من مخصوصاً پیوستگی قائم مقام را به روستای فراهان کمی تطویل می دهم ، شاید به
قول بیهقی، به يك بار خواندن بیرزد .

مسئله مهرداری و حفظ مهر حضرت سجاد در اجاف خانه این طایفه، خود موجب و عاملی
بوده است که اینان به هر حال وابسته و پیوسته به خاک مولد خود فراهان باشند که این کار
خود هم منبع برکت بود هم منشأ درآمد ، و من اطمینان دارم که این مهرداری کوچک هزاوه،
دهها بار از آن مهر داری شاه سلیمان ها برتر و با فضیلت تر بوده است . (۱) به قول
طالب آملی :

نازش گوهرم ، از خویش ، نه ز ابر و صدف است

آن که نازد به نسب نامه دریا ، خرف است

۱- در نزد این خانواده ، انگشتری بود از حجر حدید (سنگ آهن) بر حلقه‌ای
از نقره که به خط کوفی، بر آن «علی بن الحسین» نقش بوده، و به همین سبب این سادات و به
میرمهردار معروف شده بودند ، و آنطور که در مقاله آقای منوچهر بختیار (روزنامه پارس
۲۴ تیر ۱۳۵۳) استنباط شده ، شاید اصلاً همین لقب را داشته اند که نه اینکه مهردار شاه
بوده باشند . (گویا آقای ابراهیم دهگان نیز مقاله‌ای تحت عنوان «نسب کرام خانواده قائم مقام
در سال نامه اراک ۱۳۳۹ نوشته اند) .

میرزا حسین وفا شاعر در دولت کریم خان به وزارت رسید (و او برادر میرزا حسن ،
پدر میرزا عیسی بزرگ قائم مقام بود) و پس از تسلط آقا محمد خان از شیراز به قزوین
آمد، و هنگام مرگ، انگشتری را به میرزا بزرگ - که داماد و برادر زاده اش بود - سپرد .

لقب میرزائی هم که اول نام همه اعضاء خانواده آنها هست ، هرچند مورث افتخار است ولی اختصاصاً برای میرزا ابوالقاسم و اجدادش کسب مفاخره جداگانه نمی‌کند که مردم فراهان و تفرش عموماً اهل سواد و همه « میرزا » بوده‌اند ، پس به لقب میرزائی نباید غره شد که مردم این ولایت همه میرزاهایی بوده‌اند که گاهی به يك چراغ موشی در حمام محتاج می‌مانده‌اند . (۱)

← آقا محمد خان آن را گرفت و به خزانه شاهی داد . در بیماری دختر میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله ، خاتم را برای استشفاء به او به امانت دادند و هرچند طفل نجات یافت ، ولی اعتمادالدوله انگشتی را بازپس نداد ، پس از قتل اعتمادالدوله ، (۱۲۱۵ هـ . = ۱۸۰۰ م) این مهر در حقه‌ای طلائی و مکمل ، به خزانه شاهی رفت .

وقتی فتحعلیشاه دختر چهاردهم خود شمس بانو را به ازدواج میرزا موسی پسر میرزا بزرگ و برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام در آورد ، این خاتم را آویزه نیمتاج عروس نمودند . معروف است که شاهزاده خانم يك جبه ترمه با مروارید غلطان به شاه بابا هدیه داد ، وقتی قائم مقام به حضور خاقان رفت ، شاه بدو گفت : عروس تو برای من جبه مروارید زر دوزی دوخته است ، در عوض چه خواهی ؟ قائم مقام عرض کرد که خاتم مبارك امام زین‌العابدین را که حاجی ابراهیم خان گرفت و پس نداد ، به شاهزاده خانم مرحمت شود تا کماکان موجب برکت خانواده ما باشد . شاه چنین کرد و شاهزاده خانم آن مهر را اغلب به بازوی خود می‌بست و حتی يك بار در حج این خانم ، مهر گم شد و به وضع معجز آسائی پیدا شد و يك بار هم در مشهد مقدس گم شد و باز آن را یافتند .

بعد از مرگ حاجی میرزا موسی خان ، خواهرش - زوجه ملك قاسم میرزا - گنجور مهر مبارك شد و او بعدها به میرزا علی قائم مقام ثالث سپرد ، (خلاصه از مقاله آقای منوچهر بختیار) .

از آن روزگار باز ، دیگر خبر مفصلی از این مهر مبارك نداریم و نمی‌دانیم میرزا فتح‌الله ، یا خانم ژاله قائم مقامی - شاعره - یا میرزا نصرالله خان و پسرش رضا قلی خان ، و بالاخره دکتر جهانگیر قائم مقامی و خشایار قائم مقامی پسران رضا قلی خان آیا خبری ازین مهر دارند ، یا این که خلعت سپاهیگیری را بر حفظ آن ترجیح نهاده‌اند .

انگشت حضرت سجاد از سنگ آهن و بر حلقه‌ای نقره قرار داشته و گویا اکنون در اختیار آقای محمد توفیق مهرداد قائم مقامی است . این مهر بعد از فوت میرزا علی پسر قائم مقام به برادر زاده‌اش محمود خان قائم مقام ثالث منتقل شد . (او مدتی سفارت ایران در ورشو را به عهده داشت و متولی موقوفات تبریز قائم مقام هم بود) ، پس به برادرش منتقل شد و اکنون برادر زاده‌اش محمد توفیق مقیم اراك آن را در اختیار دارد .

۱- اهل تفرش و فراهان اغلب به « میرزا » ملقب هستند و آخرین میرزای نامدار آن طایفه ، مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب - معلم ولیعهد وقت و شاهنشاه امروز - بود ، این لقب‌ها به علت آشنائی به سواد دیوانی بود .
این داستان را دکتر رعدی آدرخشی - که خود از طرف ما در نسب به میرزایان تفرش

من که خود از يك پارچه آبادی نمونه همین آبادیها برخاسته‌ام میدانم که زندگانی ارباب و زارع و خان و رعیت و میرزا و غیر میرزا با هم چندان فاصله‌ای ندارد .

میرساند - در سخنرانی تجلیل از امیر کبیر روایت کرد که : مسافری ، صبح زود به گرمابه تفرش رفت . گرمابه تنگ و تاریک و به عادت قدیم زیر زمین بود . معمولاً پیش از آفتاب ، چشم در حمام های قدیم کار نمی کرد : چراغی هم که نبود . مسافر ترسان و لرزان در صحن حمام پا گذاشت ، صحنی که در هر گوشه آن کسی دراز کشیده بود و دلاک ، هر جا مسافر می گذاشت ، بلافاصله فریاد میزد : بپا میرزا را لگد نکنی ! بعد از تکرار پنج شش بار ، با بالاخره مسافر حوصله اش سر رفت و به شوخی گفت : آیا بهتر نبود که یکی دو تا از این میرزاها را میدادید و يك چراغ موشی میگرفتید و صبح ها در حمام روشن میکردید تا آدم تازه وارد بتواند با خیال راحت وارد خزینه شود ؟

پیغمبر اکرم مسفر باید :

همسایه خدا ، در خرید
خانه همسایه ، مقدم است .
باهو سهای خود مبارزه
کنید تا بر نفس خود تسلط
یابید .

پارس

صاحب‌بنیاد و مدیر مسئول فضل الله شرقی
سر دبیر : عزیز شرقی

انگشتی مبارک حضرت سجاد علیا



زحماتی متقبل شده و
تحقیقاتی بسیار دقیق از
تاریخچه آثار نوی در آن

نویسندگان نامند و
شیرین قلم آقای منوچهر
بختیار مقاله فاضلان و
محققانسه ای تحت عنوان :
(انگشتی مبارک حضرت
سجاد (ع) نه گماشته بودند
که در شماره ۸۰ - ۳۸ - ۲۴
تیر ماه پارس چاپ گردید .
در این مقاله نوشته اند : در
دو دهان محتشم قسالم مقام

مهر حضرت سجاد در اندازه بزرگتر از معمول (نقل از روزنامه پارس)

پس به نوکرداری و آشپزداری - از جهت کربلائی قربان هم - حساب نباید کرد ، در کوهستان ما ، خانواده ای هستند که عموماً لقب « خواجه » دارند و خودشان را از اولاد چنگیزخان و وابسته به خاندان مغول می‌دانند ، و اربابهایشان به چاروادارها ماهی هفت من و نیم جو و هفت من و نیم گندم ، و سالی يك نمد و يك گیوه جیره می‌دهند ، اما همه فرتها در اینست که ارباب ، تنها سالی سه ماه از سال را نان جو می‌خورد و ۹ ماه را نان گندم ، اما نصیب نوکر سالی شش ماه نان گندم است و شش ماه نان جو ! همین و والسلام . گندم اگر به هم نرسد ، جو غنیمت است !

بنابراین آنجا که قائم مقام از مزارع خود در فراهان یاد می‌کند و میگوید :

شاید که شنیده باشی از خارج اوضاع مزارع فراهانم
و آن قصه دستبان و ساروقم و آن حصه کارزان و سیرانم
و آن غصه کار و بار مغشوشم و آن انده خانمان و یرانم ..

خودش خوب میدانسته است که برخاست و عایدی این دهات چقدر بود ، منتهای مال آنکه در سالهای آب سال ، مثل ما پاریزیها ، انبارها پر از « کرو » و خلر و گردو می‌شده است : قیاس کن ز گلستان من ، بهار مرا .

به هر صورت من گمان نکنم لزومی داشته باشد که ما بعد از دویت سال ، این رعیت آب و زمین دار قریه کمال آباد فراهان را از کسوت فقر - که جد بزرگوارش به عبارت « الفقر فخری » بدان تفاخر میکرد - برهنه کنیم و قبای اطلس ثروت وزارت بجای آن بپوشانیم ، خصوصاً که معلوم نیست فضیلت بیل هایی که میرزا حسن و میرزا عیسای اول در هزاوه زده‌اند ، کمتر از مفاخره تعظیم ها و تکریم هایی باشد که پدر مادری او در دستگاه زندیه نموده (۱) و از ناچاری ، در شیراز و بوشهر هر صباح برچون خودی سلام نموده است . (۲) اینکة مرحوم قائم مقام سید الوزراء ، در ایام کودکی ، « در قنداقه حریر نقشه جغرافی رسم نموده باشد » هیچ فضیلتی براونخواهد افزود . گربه دولت برسی مست نگردی مردی (۳)

و گر کنی ز برای مجوس گل کاری
در این دوشغل خسیس آن مثابه دشواری
بروی سینه نهی دست و سر فرود آری
(امیدی رازی)

یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی
روی و نان جوی از یهود وام کنی
کمر بیندی و برچون خودی سلام کنی

۱- اگر کنی ز برای یهود کناسی
در این دوکار کریه آنقدر کراحتی
که در سلام فرو مایگان صدر نشین

۲- اگر دو گاوبه دست آوری و مزرعه‌ای
بدین قدر چو کفاف معاش تو نرسد
هزار مرتبه بهتر که همچو ابن یمین

۳- ثروت های بعدی و موقوفات تبریز هم البته عارضی است ، هشت کرور غرامت هم که مسکوک طلا بوده و بر پنجاه قاطر ، زیر نظر پانصد سوار حمل میشده عیناً تحویل روسها شده ، علاوه بر اینها به قول قدما : المال ما لی ، فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب .

این مباحث تا بدینجا گفتنی است آن چه آید بعد ازین بنهفتنی است

اینکه محل تولد او اصفهان یا هزاوه یا کمال آباد یا مهرآباد فراهان باشد مطلب مهمی نیست، مقصود من آنست که این هزاوه فراهان است که چنین مردی به جامعه ایران تقدیم کرده. روستائی و متوسط بودن خانواده او نه تنها برای او نقصی شمرده نمیشود، بلکه خود مایه فخر و مباهات اوست.

در تمام طول تاریخ ایران، همین دهات کوچک بوده اند که مردان بزرگ سیاست و علم و ادب را به شهرهای ایران تقدیم کرده اند و حقیقت آنست که اگر این دهات کوچک نبود، ما بسیاری ازین مردان بزرگ را نداشتیم. فرهنگ و تمدن چند هزارساله ما زائیده و پرورده هوا و فضای آزاد همین دهات است.

يك نگاه اجمالی به فهرست اسامی رجال فرهنگ و سیاست ایران، این ادعای مرا ثابت می کند و من بدون هیچ گونه تقدم و تأخری بعضی ازین اسامی را با ضبط نسبت به ده یا شهرك خودشان - هر چند طرداً للباب و خارج از موضوع است و ظاهراً ربطی به گرفتاریهای قائم مقام ندارد - برای نمونه نقل می کنم و توضیح میدهم که بعضی ازین آبادیها صورت شهرك دارد و یا امروز برای اینکه بودجه شهرداری داشته باشد شهرخوانده شده است، و حال آنکه اغلب از آن ها در قدیم، نمونه رفسنجان و کرمان خودمان بوده اند که ظریفی گفته بود: رفسنجان شهرکی است كوچك و کرمان دهی است بزرگ!

چیزی که می توانم درینجا در مورد آن اطمینان بدهم اینست که بیشتر این کسانی را که درینجا نام می برم - بدون تردید، هر چند در تاریخ ضبط نشده - نصف از سال، یا لااقل سه ماهه بهار، وایام گرسنگی «زیر خرمن» را «نان جو» و «دوغ گو» خورده اند، و بیشترین خوراك آنان «نان کشکین و تره جویبار» به قول فردوسی، بود.

بنده بدون استقصای کامل و بدون اینکه تقدم و تأخری در کار باشد، همینطور از حافظه و یادداشت های پراکنده، بعضی اسامی معروف را که با دهات كوچك پیوسته و منسوب هستند درینجا نقل می کنم:

از رجال سیاست و وزراء و بزرگان (که قائم مقام هم در جزء بحث آنهاست) امثال: سهل سرخی وزیر مأمون، ابوالعباس اسفراینی وزیر محمود، ابوسهل زوزنی دبیر مسعود، عمید الملك کندی (۱) وزیر طغرل، سعد الملك آبی (آوه ای، آوجی)،

منتهی، وزارت و صدارت، بعد از آن دست تنگی ها، مثل حالت ایوب بعد از صبر طولانی است که بالاخره، يك روز از صبح تا شام، در خانه آدم «ملخ طلا» می بارد! مادهاتیها، در چنین احوال، دیگر روزگار سالهای «ملخ خوارگی» را فراموش می کنیم و از یاد می بریم که روزگاری در همان دهات، زارع از گرسنگی «بریان ملخ» می خورد و ارباب «ملخ پلو»!

۱- کندر روستائی بود از نیشابور (معجم البلدان)، باخرزی اشعاری درهجو کندی دارد که مضمون يك بیت آن اینست: از کندر مسخره ای برخاست که علامات شومی در

فخر الملك اردستانی ، کمال الدین سمیرمی وزیر گهر خاتون زن سلطان محمد بن ملک شاه - که به قول صاحب تاریخ « پدرش زراعت کار بود » (۱) ، احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود و مسعود ، خواجه ابوالفضل درگزینی ، کمال الدین وسعد الدوله ابهری ، غیاث - الدین اندخودی ، شمس الدین جوینی (۲) و خواجه نصیر الدین طوسی که به روایتی از موضع جهرود ساوه بوده است . (۳)

خواجه جمال الدین دستجردانی (که از رستاق طبس گیلکی (۴) بود) ، خواجه بهرام شاه طبسی ، خواجه اسماعیل خوافی ، خواجه زین العابدین سنابادی ، میرعلی شغانی ، ابوالمظفر برغوشی ، مجیر الملك کیا ابوالفتح اردستانی ، قوام الدین انس آبادی درگزینی (در گچینی ، درگزین همدان خودش چیست که انس آبادش باشد !) ، مجد الملك ابوالفضل براوستانی . (۵) انوشیروان بن خالد فینی ، و امیر زکریا کججانی (۶) از وزرای شاه اسماعیل صفوی که به « کلید آذربایجان » معروف شده بود .

خطیر الملك می بدی (از دهات یزد) ، که حریفان و رقیبان این دهاتی بودن را نقطه ضعف او دانسته و بعد از عزل در باره اش گفته بودند :

ای خر ، ترا به می بد ، نه نان بد و نه می بد

عزلت خجسته می بد ، ای قلیبان جولاه

و بالاخره خواجه بزرگ قوام الدین نظام الملك غیاث الدوله ابوعلی حسن بن اسحق نوقانی (۷) معروف به طوسی که ۲۹ سال و نه ماه وزارت دو پادشاه (یا در واقع سه پادشاه) سلجوقی را به عهده داشت و حسن صباح او را به طعنه « روستائی » می خواند و همیشه می گفت : « اگر دو یار موافق داشتی ، ملک بر این ترک (یعنی ملک شاه) و روستائی نگذاشتی ! » ، و نظامیه ها و غلامان نظامی ، و آجر نظامی ، و خیرات نظامی (۸) او از کفر ابلیس مشهورتر است و شش هزار قریه در تیول او بود و هر نظامیه را صد قریه وقف کرد . (۹)

جبین او ظاهر است . (آثار البلدان) . عمید الملك اقطاع باخرز را به امیری که یکی از زنان سلجوقی همسرش بود واگذار کرد ، و زیبایی باکندری بالاخره موجب قتل او گردید . (رجوع شود به تعلیقات قاضی طباطبائی بر تجارب السلف ص ۲۴۲) .

۱ - وزارت در عهد سلاطین سلجوقی ص ۱۸۱ ۲ - شما امروز آیا میدانید اندخود و جوین کجاست ؟ ۳ - مجالس المؤمنین ج ۳ ص ۲۰۳ ۴ - طبس ، دراصل تبش ، طبش بوده به معنای چشمه آب گرم (تاریخ بیهق ص ۳۵) ۵ - این براوستان از دهات قم است و این همان مجد الملك قمی است که با خاندان نظام الملك طوسی رقابت داشت . ۶ - کججیان ازدهات انارجان تبریز است . ۷ - هرچند ، ابوالحسن بیهقی او را اصلاً از دیه « انکو » بیهق می داند ، و گوید ولادت او در خاک طوس اتفاق افتاد . (تاریخ بیهق ص ۷۳) . ۸ - نسائم الاسحار ص ۱۵۰ . ۹ - لابد حوصله خوانندگان سرمی رود که چه ربطی دارد این حرف ها با سرنوشت قائم مقام ، من هم خودم ازین روستائی - بازی در رنجم و متحیرم که چرا سروکارمان به روستا و ده کشید ، امید وارم هرچه زودتر ازین هوا خوری به درآئیم و « راهی به ده بیریم » !

صاحب بن عباد طالخونچه ای اصفهانی وزیر دیلمیان که کارش به آنجا رسید که هفت هزار قریه داشت ، و اسامی بسیاری از قریه های ملکی خود را نمی دانست ، و همیشه اصرار می کرد که همه ندیمان و کاتبان و حواشی و خدم او جامه خز بپوشند : تنها در يك زمستان هشتصد و بیست عمامه خز به سادات و علویان بخشید ، و هر سال پنجاه هزار دینار به بغداد می فرستاد تا بر علما و فقها و سادات قسمت می کردند . (۱)

خواجه فخرالدین احمد لاکوشی تبریزی هم از جمله کسانی بود که به وزارت روم دست یافت . (۲) وضیاء الدین احمد بیابانکی که وزیر هیئت دولت سلطان محمد خوارزمشاه شد ، و عمید الدین اسعد ابزری وزیر اتابك سعد زنگی که به سمت رسالت به حضور سلطان محمد خوارزمشاه رفت ، و در بازگشت ، ابوبکر پسر سعد بر او بدگمان شد و به تهمت همکاری و مکاتبه و مراوده با خوارزمشاه متهم شد ، او را در چاه قلعه اشکنوان زندانی کردند و اوقصیده حبسیه خود را در چاه می خواند و پسرش در بالای چاه املاء می کرد و بردیوار می نوشت . او در همان قلعه در گذشت .

شمس الاثمه ابوالفضل محمد بن احمد سرخسی معروف به حاکم جلیل وزیر نوح بن نصر ، که گرفتار لشکر کشان ظالم علم دشمن ، (۳) شد و « بر در سرای امارت امیر نوح ، دو سر درخت سپیدار بلند بود ، فرو کشیدند ، و هر دو پای مبارك او بر شاخ آن درخت بستند ، و بگذاشتند تا درخت سر بالا برد ، و آن بزرگ دو پاره شد » .

خواجه فخرالدین محمد اشترجانی بانی مسجد اشترجان اصفهان ، و حاتم بیگ اردوبادی وزیر شاه عباس اول ، و نورالدین کدکنی منشی معروف جلال الدین خوارزمشاه (۴) و ملا جلال دوانی کازرونی فیلسوف معروف که مدتی صدارت میرزا یوسف پسر جهان شاه قراقویونلورا داشت و خود گفته بود :

مرا به تجربه معلوم گشت در همه حال که قدر مرد به علم است و قدر علم به مال در همین روزگار قائم مقام ، اعتماد الدوله نوری (از نور کجور مازندران) ، و یا آن صوفی رند ایروانی ثم خوبی که اصلاً اهل ایل بیات و مرید شیخ عبدالصمد همدانی بود ، یعنی حاج میرزا آقاسی - که خودش می گفت « ... به دهن هفتاد پشت من زیاد است که کدخدای يك ده باشم ، تا به حکومت چه رسد ؟ ... برده ملای نادان نمی توانم از حد خود تجاوز کنم ، تا به حکومت چه رسد ! خواهند فرمود بی عرضه و بیکاره هستی ! بلی ، چنین است . اگر بی عرضه و بیکاره نبودم ، ملائی و درویشی خودم - که هیچ مرارت نداشت - چه عیب داشت که هر روزه هزارتا ناملایم از ایلچی روس بشنوم و متحمل شوم ، باری از راه صدق درویشی ، وفائی به آن آستان کردم و خود را در زمره هرزگان ! نمودم ، آبرو رفت ، جان رفت ، مال هم ندارم که برود ... » (۵)

-
- ۱ - برای احوال او رجوع شود به صاحب بن عباد مرحوم بهمنیار ، چاپ نگارنده ، از انتشارات دانشگاه تهران .
 - ۲ - تاریخ گزیده ص ۴۷۹ . ۳ - عبارت ، عیناً از طبقات ناصری است (ص ۲۱۰ ج ۱) .
 - ۴ - تاریخ شاهی ، تصحیح نگارنده ص ۸۲ .
 - ۵ - یکصد سند تاریخی ، نامه حاجی میرزا آقاسی ، گردآوری ابراهیم صفائی ص ۳۹ ، واقعاً ←

در باب قهرمانان و ابطال که از کوره دهات برخاسته‌اند دیگر حرفی نمی‌زنم، چه سر وقت این مملکت دچار بحران شده است، این کوهستان‌ها و قبایل کوهستان بودند که به شهرها سرازیر شدند و مانند سیلاب، فساد و تباهی را شستند و حکومت ایجاد کردند. تنها می‌توانم اشاره کنم به تشکیل دولت ماد و ایجاد قلعه و شهر اکباتان، و تشکیل دولت هخامنشی که قوم پارسه از پارسوماش راه افتادند، و تشکیل دولت اشکانی که پیشقدمان نادر، یعنی ارشک و تیرداد از نسا دامن همت به کمر زدند، و گئومات مغ نیز از کوهستان ارکان درس برخاسته بود. (۱) و اردشیر بابکان که از شهر بابک سرازیر شد و حکومت ساسانی را برپا کرد، و نامه اردوان به اردشیر، طعنه به دهاتی بودن و کرد و شبان بودن او بود.

رفرمیست‌ها و انقلابیون هم باید گفت: مانی پیغمبر که از اهل «مردی نوی» ازدهات بابل بود، و مزدک خبیصی (شهادی) (۲) که قباد و انوشیروان ساسانی در چاره کار قیام او درمانده بودند.

به آفرید خوافی که خونخواهی ابومسلم کرد، و المقنع هاشم بن حکیم که اصلا گازر (پارچه آهارزن) و از اهل کزه بود، و مخترع ماه نخشب است. و بازان مرغابی ماوراءالنهری، و بابک خرم دین بلال آبادی که بیست سال مأمون و معتصم برادرش را بازیچه قدرت خود در آذربایجان ساخته بود، و این بابک مادرش در خانه‌ها رختشویی می‌کرد و بچه‌های بزرگان را شیر می‌داد. و ابومسلم خراسانی، اصلا باوائه‌ای و سنجید آبادی اصفهانی (۳) یا لا اقل اسفیدنجی مروی - که کارش بجائی رسید که امپراطوری اموی را در آسیا و افریقا برانداخت، و روزی که به حج می‌رفت و چهارصد قطار شتر، مطبخ و بارخانه ابومسلم را می‌کشیدند، و منادی فرمود که هیچکس از اهل قافله، دیگ، در بار نکنند؛ روزی دونوبت بر خوان حاضر شده، آنچه خواهند تناول نمایند، (۴)، و مازیار قارن هزار جریبی که مأمون و معتصم را منحیر کرد، و ابوسعید گناوه‌ای (جنایی)، انقلابی قرمطی که آسیابان و آرد فروش بود، و سنباد قارن که از قریه اهر وانه نیشابور بود. و ارسلان بساسیری، (۵) مرد انقلابی طغیانگری که خلفای عباسی را به زانو در آورد و بالاخره از ترکان و طغرل سلجوقی شکست خورد (در دعوی ترک و فارس)، این ارسلان غلام یکی از بزرگان فسا بود. (۶) از سرداران نادر شاه افشار دستگردی (۷) بقایای روس و افغان و ترک را از مرزهای ایران

← چه خط خوش و چقدر انشای ظریف و بی پیرایه‌ای این مرد صوفی داشته است، همه وزرای قدیم طبعاً چنین بوده‌اند و علت آنست که هنوز ماشین تحریر المپیا و رسم سکرترداری دایر نشده بود، و وزرا ناچار بودند کار خودشان را خودشان بکنند. . . .

۱- کاروند کسروی ص ۱۲۶ - ۲- به روایت سمعانی؛ مزدک اهل خبیص کرمان بود.
 ۳- مجمل التواریخ و القصص، و تاریخ گزیده ۴- تاریخ مازندران ملا شیخ علی ص ۳۷ - ۵- بسا تلفظ دیگر فسا، و سیر پسوند محل است. ۶- فارسنامه ناصری گفتار ۲ ص ۳۳۰، هم او گوید: فسا با آنکه قریه‌ایست، شهر فسا گویند! ۷- در ۲۸ محرم سال ۱۱۰۰ هـ. [۲۲ نوامبر ۱۶۸۸ م.] هنگامی که طبق معمول سالیانه، قبیله قرقلوی افشار از قریه کبکان به دستگرد در گز برای قشلاق کوچ می‌کرد، وسط راه، در چادری، نادر قلی افشار متولد شد، (نادرنامه ص ۵۵).

راند و خیمه در کناره گنگ زد .

و یعقوب لیث صفاری که از قریه قرنین (کارنین) بود و مردم آن قریه طویله اسب رستم (رخش) را همچنان در آنجا به یادگار نگهداشته بودند . (۱)
و عبدالرزاق باشتینی (سبزواری) که سلسله سربداران را فراهم آورد و ترکان را از خراسان بیرون کرد . و پهلوان حیدر زاوه‌ای ، و احمد بن سهل جیرنجی مروی ، سردار معروفی که به نظم شاهنامه فردوسی را یاری کرده بود .
و طاهر بن حسین فوشنجی که علی بن عیسی بن ماهان سردار امین را در دری کشت و سر امین را از بنداد برای برادرش مأمون در مرو فرستاد و حسن بن سهل را به به جای امین در کاخ خلافت عباسی ، به حکومت گماشت ، و کار را به جائی رساند که فضل بن سهل سرخسی می گفت : ابو مسلم دولت از قبیله‌ای به قبیله‌ای رساند ، و من هم اگر عمر باشد ، از قبیله‌ای به قبیله‌ای رسانم . (۲)

و همین اواخر ، شیخ شامل اندی داغستانی که درست پس از همان روزهایی که قائم مقام ناچار بود قرارداد تسلیم ۱۷ شهر قفقاز را با روسیه (۳) امضاء کند ، این شیخ شامل - که طلبه‌ای فقیر از اهل قریه اند از قراء کمره داغستان ، و فرزند دلقو محمد از قوم لزگی بود - در برابر روسها قیام کرد و از ۱۲۴۸ هـ [۱۸۳۲ م] تا ۱۲۷۶ هـ [۱۸۵۹ م] که به خیانت و در برابر يك سطل سکه طلا اسیر شد ، يك تنه امپراطور روس را سرگردان ، و قفقاز را جدا می‌داشت . (۴)

کریم توشمال که از لرهای قریه « پیری » و « کمازان » از توابع ملایر بود و در ابتدای کار ، رسماً ، به راهزنی می‌پرداخت (۵) و بالاخره توسط نادر به خراسان تبعید شد و در سپاه نادر درآمد و بعد از قتل نادر ، قسمت غربی و جنوبی ایران را زیر مهمیز کشید و به نام کریم خان زند و کریم خان وکیل - وکیل‌الرعا یا - دائرمدار کار ایران شد .
و میرزا کوچک خان جنگلی هشت پری پسرخانی ، (۶) همه از دهات برخاسته بودند

۱- یعقوب لیث صفاری تألیف نگارنده ص ۱۷ ۲- آثارالوزراء ص ۷۶
۳- البته این يك غلط مشهور است که ما می‌گوئیم هفده شهر قفقاز از کف رفت ، هفده شهر نیست و از هفتاد شهر هم - امروز که آبادی‌ها توسعه یافته‌اند - بیشتر است و شامل قسمت آباد و قابل زندگی سرزمین وسیع روسیه آسیا می‌شود ، و گرنه دشت‌های سیبری که « سرما صاف کن » است و دشت‌های ترکمنستان که « خاک ییز » است در برابر شهرها و آبادی‌های پر برکت و خوش آب و هوای داغستان و گرجستان و آذربایجان ، هیچ نیست .
تنها یکی از آن شهرها ، باکو ، توانسته است با معادن سرشار نفت خود ، روسیه را از جهت استحصال نفت ، دومین کشور نفت خیز عالم قرار دهد ، البته همه گناهها هم به گردن عباس میرزا و قائم مقام نیست :

بلند اقبالی دشمن بلائی است و گرنه کوهکن مردانگی کرد

۴- سیمای بزرگان ، مدرسی چهاردهی ص ۸۲

۵- کریم خان زند ، عبدالحسین نوائی ص ۳۶

۶- هم‌ولایتی محمود پسرخانی که طریقه معروف نقطویه را آورد و مؤلف ۱۶ کتاب

و بالاخره رضا خان میر پنج الاشتی کلاردشتی که خود را « رضای مازندرانی » (۱) می خواند و بساط قاچار را درهم نوردید و نام خود را به عنوان رضاشاه اندیشمند جاودانی ساخت. از رجال علم و فلسفه و دین ، هم اهل ده کم نیستند و فهرست وار :

احمد بن طیب سرخسی که به قول اهل تاریخ ، « حکیمی نازک خیال بود » ، وقاضی احمد زوزنی ، و ابوالفتوح محمد بن فضل اسفراینی ، و ابوبکر سورآبادی (زورآبادی) و تایبادی (۲) صاحب تفسیر ، و ابوحنیفه دینوری ، و ابوالفتح بستی ، و ابوبکر طریثی (۳) ، و محمد بن یعقوب کلینی (۴) معروف ، و محمد باقر شفتی ، و عبدالخاق غجدوانی . هیچکس از اهل تفسیر نیست که نام شرمغانی (شلمغانی) [متوفی ۴۵۱ هـ] حافظ قرآن را نشنیده باشد ولی شاید نداند که شرمغان از دهات نیشابور بود و در بغداد تدریس می کرد در حالی که از هیچکس چیزی قبول نمی کرد و به برگ گیاه قناعت ورزید و شاگردانش همه از وی پیروی می کردند و به « اصحاب الخس » معروف شده اند (۵) . محمد بن احمد نسفی از داعیان بزرگ اسماعیلی نیز از اهل « بزده » ، نخشب سمرقند بود و نسبت بزده ی یافت . و غزالی طابرائی طوسی .

و ملا قطب شیرازی ، اصلاً کازرونی بود ، قوم و خویش سعدی ، (البته باید عرض کنم که برخی ، سعدی را هم کازرونی دانسته اند) (۶) ، و قاضی بهاء الدین کوه کیلویه ای مدرس مدرسه عضدیه ، وقاضی ابوطاهر کارزینی (۷) ، و ابوالعباس لوکری (۸) . زمخشری نحوی که از روستای زمخشر خوارزم بود ، و ابوبکر خفری محدث و مفسر ، و سیبویه بیضائی ، و بالاخره شیخ رئیس خرمیشنی ابن سینا .

هم چنانکه کمال الدین [ابوالحسن] فاریزی متوفی ۷۲۰ هـ [۱۳۲۰ م] به مسائل مناظر و مرایای کتاب اقلیدس اشتغال جسته و در انکسار شعاع به واسطه نور - در آب و بلور - تحقیقاتی کرده و زاویه انعکاس را تحت دقت درآورده ، و کتابی به نام تنقیح المناظر در دنباله کتاب ابن هیثم نوشته است . (۹)

و هزارویک رساله بود ، و می گفت : چون دور عجم شده مردم به حق راهبر شد ، ... و خود را شخص واحد ناامید و مهدی موعود دانست و می گفت : [العیاذ بالله] دین محمد منسوخ شد ، و اکنون دین ، دین محمود است ، چنانکه گفته اند :

رسید نوبت رندان عاقبت محمود گذشت آن که عرب طعنه بر عجم می زد
 ۱- تلاش آزادی ، به قلم نگارنده ، ص ۳۸۲ ۲- تایباد ، همان طبیات امروزی است .
 ۳- همان ترشیز امروزی است ۴- کلین از دهات فشاپویه تهران است .
 ۵- النجوم الزاهره ذیل حوادث ۴۵۲ ۶- شهر سبز (کازرون) ، محمد جواد بهروزی ص ۱۹۰ ۷- از دهات فیروز آباد فارس . ۸- لوکر در یک منزلی گردیز ، و این اخیر از دهات غزنین بوده است .

۹- گاهنامه ۱۳۱۰ ص ۸۳ ، به گمان من این هم ولایتی بنده ، بی جهت خود را فارسی خوانده - هر چند پادیز اصولاً به فارس نزدیکتر از سیرجان است و در اسناد آنرا مغرب

میرفندرسکی ، نیز از فندرسک گرگان بود (نزدیک شاه پسند) .
 شیخ بهاء الدین جیبی عاملی (شیخ بهایی) منسوب به قریه « جیب » بود (۱) از قراء
 جبل عامل شام و در قریه بعلبک بدنیا آمده بود ، و در فترت سنی کشی عثمانیان به همراه پدر
 خود ناچار به ایران مهاجرت کرد و رسید به آنجا که ندیم و مشاور شاه عباس بزرگ شد ،
 و با شاه عباس پیاده به مشهد (از اصفهان) سفر کرد ، و در علم تا بدان پایه بود که گلخن
 حمام شیخ را در اصفهان چنان ساخت که با یک شمع گرم می شد ، و شاگردی مثل ملاصدرا
 و ملا محمد باقر سبزواری و محمد تقی مجلسی تربیت کرد و در کمال احترام زیست ، هر چند
 خودش می گفت : « ... اگر پدرم مرا از بلاد عرب به دیار عجم نیاورده و اختلاف با ملوک
 ایرانی نمی کرد ، البته ، من اتقی و ازهد و اعبد مردم می بودم . لیکن مراوده و الفت اهل
 دنیا ، مرا از سر منزل حقیقت مانع شد و جز قیل و قال و نزاع و جدال چیزی حاصل نگشت » (۲)
 شریعتمدار حمزه کلائی ، و شیخ عبد الله حائری بارفروشی ، و میرزا محمد علی مدرس
 چهاردهی همه از دهات کوچک بوده اند . درین باب هنوز هم حرف داریم . (بقیه دارد)

کرده فاریز خوانده اند ولی به هر حال در فارسنامه او را « فاریزی فارسی » نوشته اند . خود
 ما کرمانیها هم بعضی اوقات بی جهت به جای اینکه بگوئیم ما کرمانی هستیم ، خود را
 شیرازی می خوانیم . به هر حال اینهم یکی از چیزهایی است که فارسی ها - به تقلید از سواران
 بهارلو و قشقائی ، - از کوهستان پاریز ، به غنیمت برده اند ! (رجوع شود به خاتون هفت قلعه
 تألیف نگارنده ، مقاله اقلیم پارس) .

۱ و ۲ - ریحانة الادب ، ذیل شیخ بهائی .

« راستی »

گفتم که کار من شود از راستی درست
 غیر از شکست حاصلی از کار راست نیست
 تنها نه من ز پای فتادم به راه راست
 آنکوز راه راست به منزل رسید کیست
 گر حاصل درستی و تقوی شکستگی است
 باید به حال هر چه درست است خون گریست
 محمد علی شریفی

رعدی آدرخشی

فراز و فرود

چون در این شهر خموشان نشنیدیم سرودی
نفرستیم بر این مردم بی درد درودی
لب ز گفتار بیستیم و به کنجی بنشستیم
تا رسیدیم در این ره ز فرازی به فرودی
رنج بی فایده بردیم و غم بیهده خوردیم
تا شرر وار فسرديم و دویدیم چو دودی
وصله بر جامه ننکین که به حیل شده رنگین
توان زد که نمانده است بر آن تاری و پودی
چو زر ناسره کم زد همه بازار بهم زد
چه ستانم چه فروشم چه زیانی و چه سودی
دل هر عابد و زاهد چو برد ساقی و شاهد
ز چه از روی ریا دم زند از غیب و شهودی
پس از این گر بتوانم دل از این غم برهانم
به جوار می و جامی به نوای فی و رودی

بده ای دوست پناهم که جز این هیچ نخواهم
که ترا بینم و فارغ شوم از بود و نبودی
تو نشاطی تو نویدی تو مرا کنج امیدی
دگرم نیست بجز با تو سر گفت و شنودی
نشکیم ز خیالت شده ام مست جمالت
که تو خود سر حیاتی و معنای وجودی

ای که پر نشئه شرابی مکشائیم به سرابی
 که ز نیرنگ جهان نقش سراب است نمودی
 کر به لطفم تنوازی ز ملالم بگدازی
 بشنوی نغمه نو میدیم از هر دف و عودی
 سوی رعدی گذری کن بعنایت نظری کن
 تا به پابوس تو سر خم کند از بهر سجودی

بهمن ۱۳۵۲

پارسا تو یسرکانی

سایه غم

خاطر صاحب دلان بی غم مباد
 شادمانی در غم عشق است و بس
 عالم ار دارد صفا ، از آدمی است
 نوش دارو چیست تیغ از دست دوست
 یار در بزم است اگر چه تار نیست
 عمر اگر يك دم بود دور از تو من
 این دعای خیر در حقم که گفت
 این نوای غیبی از نای که بود
 و چه خوش گفت این سخن آزاده‌ای
 چون بود فقر و غنا پایان پذیر

سایه غم از سر ما کم مباد
 جان عاشق فارغ از این غم مباد
 آدمی کر نیست ، گو عالم مباد
 زخم اگر از اوست گو مرهم مباد
 جام بادا در میان گو جم مباد
 آرزو دارم که آن دم هم مباد
 جز می و شاهد ترا همدم مباد
 مجلس زهاد بی مائم مباد
 جز به پای تخم سر من خم مباد
 بهر درهم خاطرت درهم مباد

زمینار گردشی در آلمان

قسمت دوم

در کتابخانه دولتی بایر با جوانی آراسته و آداب دان و سخن سنج به نام مرتضی سمیعی که قصدش اخذ درجه دکتری در رشته تاریخ قدیم است آشنا شدم. استادش S. Lauffer نام دارد و متخصص تاریخ اجتماعی یونان است. این استاد سمیعی را واداشته است که در باب عقاید ایرانیان نسبت به اسکندر و روایات مکتوب ایرانی در باب اسکندر کار بکند. چون سمیعی اسکندر نامه قرن ششم، یعنی روایت کالیستنس دروغین را به دست می آورد و به استادش معرفی می کند، استاد ترجمه این اثر را برای اروپائیان مفید می داند و به دانشجوی خود تکلیف می کند که همین کار را انجام دهد. آقای سمیعی چون مرا شناخت خواست که با هم به دیدن لوفر برویم. پذیرفتم و رفتیم. مرا به استادش معرفی کرد که این شخص مصحح اسکندر نامه فارسی است. استاد لوفر از من پرسید که نظر شما چیست؟ گفتم کاری است بسیار با ارزش، زیرا میان روایت فارسی کالیستنس با روایات عبری و سریانی و ارمنی آن فرقهها دیده ام. اگر ایشان توفیق پیدا کند که تفاوت های این روایات را برای محققان اروپایی بازگو کند بسیار سودمندست. بیش از نیم ساعت درین موضوع با او صحبت کردم. لذت بردم از رویه استادی بلند قدر که با صبر و حوصله به يك يك کارهای دانشجویان خود می رسید. . . .

در کتابخانه به چند نسخه خطی دیگر نگریستم. یکی **سبعة جامی** (هفت اورنگ) مورخ ۹۴۶ است که یادداشت کاتب آن نظرم را جلب کرد. معلوم شد که محمد بن حسین کاتب آن را برای یکی از صدور خاندان **زنکی** کتابت کرده. چون ممکن است نام این زنکی برای محقق مفید افتد به نقل یادداشت مذکور می پردازم :

« بفرموده صدر و صاحب اعظم اسفسلار (کذا) قوام الدین عبدالله بن صدر معظم مکرم اسفسلار (کذا) زین الدین علی بن صاحب المرحوم تاج الدین محمد زنکی سلمه الله ابقا کم علی يد العبد الضعیف المحتاج محمد بن حسین الکاتب در اواخر شهر رجب المرجب سنة ست و اربعین وتسعمائة الهجرية ... »

پس از آن **آداب النسوان** را که صورت منظوم کلثوم ننه است خواستم. ناظم در مقدمه منشور آن را به میرداماد نسبت داده است! در حالی که ظن غالب بر این است که از آثار آقا جمال خوانساری است. این اثر در عهد فتحعلی شاه و به دستور او به سال ۱۲۳۸ توسط « محمود » به نظم درآمده. نسخه خوش خط و مجدول و مزین است. از یادداشت کاتب، قسمتی را محو کرده اند. آنچه به جای مانده عبارت است از : « حرره العبد محرر الدولة در اختتام گوید » !

پس از آن دیوان سعیدای نقشبندی را که تا کنون ندیده بودم ورق زدم . شاعری است معاصر صائب که از هندوستان دل می کند و خود را به قسطنطنیه می اندازد (طبق مقدمه منثور) . چند شعر از او را برای محققان تاریخ شعر فارسی نقل می کنیم :

شعر سعیدا را چه سر ، با شعر صائب یا دگر
ما را همین بس است سعیدا که صائبا
مطرب و باده سعیدا ، چمن و روی گلی
توان شناخت سعیدا قماش هر کس را
آن خانه بر انداز که خود رهبر ماست
پس از آن نسخه خوش خط دیوان حافظ کتابت عالی خوشنویس مشهور قرن دهم
مرشد الکاتب شیرازی را دیدم . نسخه مورخ ۹۵۴ هجری است . می دانیم که آثار این کاتب
همه هنری و از نسخ قابل دیدن است .

پس از آن به زیارت نسخه ای کهن و ارجمند از **معرفة الاضطراب** محمد بن ایوب الحاسب الطبری نائل شدم . رقم کاتب نسخه آن بر صفحه عنوان کتاب چنین است :
« کتب هذا الكتاب ابن زبال (کذا) الحاسب الاردبیلی » . (۱)

نسخه به قطع کوچک است در ۲۶ ورق و میان ورق ۲۵ و ۲۶ که مربوط به متن اثر است در فصل پنجم مقداری افتادگی دارد . ورق ۲۶ مربوط به متن نیست . یک رویش به عربی است و حاوی عباراتی در استخراج طالع مشرق ، و روی دیگرش قطعه ای است از ابوالفرج نصر بن احمد به خط قدیم (قرن ششم هفتم) .

این حدود مصریان درمجموع آرد کوشیار
هر گروهی را به گیتی در حدودی دیگرست
مشتري را می نهند اینجا به جای آفتاب
آفتاب و ماه را بهره نباشد از حدود
از حملش مشتري شش زهره دارد تیر هشت
من به شعر اندر آرم همچو در شاهوار
وز همه حدها حدود مصریان است اختیار
زهره را بر جای مه تا چرخ را باشد مدار
حکم حد بر پنج کوکب کرده بینم اختصار
پنج حد بهرام دارد پنج زی کیوان شمار

پس از یازده بیت بر همین قیاس ، می گوید :

از حمل تا حوت حد هر یکی گفتم تمام
زانك دشخوارست نیزش (۲) یاد نتوانی گرفت
نظم کردم بر شما تا باشد از من یادگار
نظم را آسان ز بر کن یاد دار ای هوشیار
نقل چند سطر از آغاز نسخه که نشر کهنه طبری را زنده خواهد کرد بی فایده
نخواهد بود :

« این کتابی است در پاسخ امتحان و سؤال کرده بودند ابی جعفر محمد ابن ایوب الحاسب ابطری را در معرفت اضطراب کسانی که خواستند که از وی نصیب این علم بردارند و بشناسند که او را اندرین معنی حظی تمام است . چون

- ۱- نسخ دیگر ازین اثر هست ولی معرفی این نسخه کهنه مرا وظیفه ای بود .
- ۲- کذا ، ولی « نشرش » درست می نماید به قرینه مصراع دوم .

جمله را جواب یافتند از وی درخواستند تا سؤال ایشان و جواب خود را جمله کرد آورد، و کتابی ساخت تا دیگران را حظی باشد از نگریدن و خواندن آن از بهر آنکه شریفترین آلهای علم نجوم اصطربلاب است و درستی این صناعت بنا بر وی است، و سبکی و باریکی کارهای نجوم را مدار از دست. و زو توان دانستن حرکات افلاک و اقطار و اجرام کواکب و حالهای ستارگان و بعد و قرب و انتصاف نهار و اوقات نماز و روزه و دلایل قبله و طلوع فجر و مغیب شفق و ساعات روز و شب و دوران فصول و مساحت چیزهای علوی و سفلی را... پس چون ایشان را برین گونه یافتیم هر سؤالی را که ایشان کرده بودند و هر جوابی را که از ما یافته بودند جمله کرد کردیم اندرین کتاب و پیدا کردیم هر علمی و عملی که بر اصطربلاب است. و زین معنی هیچ باقی نگذاشتیم و پوشیده کارهای او را پیدا کردیم چنانکه آسان باشد بازجستن آن، و این کتاب را شش فصل نهادیم و هر فصلی را ازوپدید کردیم که چند سؤال است و هر سؤالی در چه معنی است برین گونه که بنمودیم ...»

پس از آن به کتاب **در المجالس** تألیف سیف الظفر بن البرهان درسی و سه باب نگریریم. کتاب از مقوله اخلاق و عرفان است و محتوی حکایات و روایات. اهم مطالب ابواب آن بدین شرح است: فضیلت آدم، فضیلت ابراهیم، حکایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه، حکایت ماریه قبطیه، فضیلت خالد بن ولید، فضیلت بلال و هلال، نصیحت کردن خواجه لقمان، در حکایت بت پرست و پسر، حکایت سلطان ابراهیم، حکایت مرد بخیل وزن سخی، حکایت طوطی به خدمت سلیمان، حکایت شیطان مردود، حکایت خواجه حسن بصری، حکایت پادشاه نیشابور و مظلومی، حکایت خواجه ربیع جام، حکایت سفیان ثوری، حکایت خواجه حسن نوری... در فضیلت ماه رمضان، حکایت سلطان ابوسعید ابوالخیر، در فضیلت اهل بهشت.

این نسخه به خط حسن محمد بن یادگار محمد رباط خواجگی است.

پس از آن به بررسی **تاریخ احوال شاه صفی** محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی مشرف پرداختیم. چون نسخ این کتاب معدود است و معرفی آن در مقالات دیگران به تفصیل نیامده مقداری درباره آن صحبت می کنم (۱). مؤلف در مقدمه خود گوید که سال ۱۰۴۸ (۲)

۱- دوستم آقای احمد گلچین معانی در جلد هفتم فهرست آستان قدس به عنوان خلاصه السیر (مقصد سوم از مطلب چهارم که نسخه ای دیگر از کتاب مورد بحث است در کتابخانه آستان قدس) آن را معرفی کرده اند. ۲- در نسخه مشهد ۱۰۴۷ قید شده.

که طاق و سلطان (= طاق بستان) « محل ورود اجلال قشون جنود نصرت مآل بود » موجبات این تألیف فراهم آمد . شاه گفت « که این تألیف است به تصنیف باید که در ایجاد و پاکی کلام سعی نمائی » . در همین مقدمه به عالم آرای عباسی (که از آن به صورت تاریخ عباسی یاد می کنند) اشاره کرده و گفته است که آن مؤلف ترتیب کتاب را بر وقایع سال گذاشته و مؤلف هم همین رویه را در کتاب خود اخذ کرده است .

این نسخه خوش خط و مضبوط و مجدول است به خط محمد صالح خاتون آبادی و مورخ رمضان ۱۰۷۴ (۱) . اهم عناوین مطالبش بدین شرح :

- سبب ارتقاء دولت
- ذکر جلوس میمنت مانوس
- رسیدن نوروز سلطانی ۱۰۳۸
- خروج غریب شاه روسیه و لد جمشید خان و فتوری که در کیلانات واقع شده و مغلوب گشتن آن گروه
- واقعات که در مرو و نسا ... روی نمود و آمدن اسفندیار خان حاکم اوزگنج ...
- بعضی مقدمات آذربایجان و عراق و خراسان ... و قشلاق نمودن نواب همایون در همدان
- طالع شدن نوروز ۱۰۳۹ ... و آمدن خسرو پاشا
- برگشتن خسرو پاشا سردار و رفتن به جانب بغداد ... و رفتن نواب به بیلاق
- میم کلالی و کشته شدن زینل خان
- فتح حله و محاصره رستم بیگ سپهسالار خلیل پاشا را
- رسیدن نوروز ۱۰۴۰
- واقعه دارالسلطنه قزوین به سبب خروج درویش رضا
- آنچه در اواخر این سال روی نمود و به قتل آمدن ولدان عیسی خان قورچی باشی و وزارت طالب خان
- رسیدن نوروز سلطانی ۱۰۴۲ و بنای عمارت نجف اشرف
- خدعه و یاغی شدن داود مردود و رفتن رستم بیگ به گرجستان و قتل چراغ خان قورچی
- به قتل رسیدن امام قلی خان و فرزندان او
- تولد سلطان محمد میرزا
- رسیدن نوروز سلطانی ۱۰۴۲ و رفتن به آذربایجان
- نهضت موکب همایون از قزوین به آذربایجان و محاصره قلعه وان
- رسیدن نوروز سلطانی ۱۰۴۳ و رفتن به سهند
- ورود مخیم اقبال به سهند و قتل طالب خان اعتماد الدوله و اغورلو خان ایشیک آقاسی
- رسیدن نوروز ۱۰۴۴

- آمدن خواندگار روم به آذربایجان و فتح قلعه ایروان
- رسیدن نوروز سال ۱۰۴۵ و رفتن به عراق و اصفهان
- آمدن خان احمد خان اردلان و قرار او
- رسیدن نوروز ۱۰۴۶
- رسیدن نوروز ۱۰۴۷ و آمدن سلطان مراد خواندگار روم به سفر بلاد عجم
- آمدن سلطان مراد به جهت استرداد بغداد
- رسیدن نوروز ۱۰۴۷ و مقدمات صلح و رفتن به قزوین
- سنورنامه‌ای که مصحوب ساروخان ارسال شده (انشاء میرزا عبدالحسین منشی الممالک)
- سنورنامه در باب مصالحه که مصطفی پاشا نوشته و مصحوب ساروخان ارسال داشت
- رفتن نواب همایون به قزوین و مازندران
- رسیدن نوروز ۱۰۴۹ و حرکت از مازندران به اصفهان
- رسیدن نوروز ۱۰۵۰
- رسیدن نوروز ۱۰۵۱ و سفر قندهار و فوت درکاشان
- جلوس شاه عباس [ثانی]
- اظهارشده‌ای از احوال راقم (درین قسمت خود گوید مدتی منصب اشراف شترخان و پس از آن مشرفی طویله را داشته و چون شاه صفی در ۱۰۳۸ به سلطنت رسیده، پس از چندی مأمور وزارت قراباغ شده است).
- آخرین قسمت این کتاب در احوال سلسله زیاداغلی و اوصاف گنجه است.
- پس از آن به نسخه‌ای از تاریخ گزیده که «برسم خزانه الکتب المعمورة لعلیا حضرة السلطان الاعظم منیث الحق والدین ابراهیم سلطان خلد الله ملکه» کتابت شده و دارای ترنجی زیباست نگریستم. در چند جای نسخه هم مهر کتابخانه سلطان ابراهیم تیموری دیده می‌شود. نسخه به خط نسخ روشن محمد بن سعید بن عبدالله القاری و مورخ به سال ۸۲۳ هجری است. طبیعی است که در چاپ جدیدی از این اثر، ملاحظه این نسخه مفید خواهد بود.
- پس از آن نسخه ترجمه فارسی تاریخ یمینی را خواستم. معلوم شد که ترجمه‌ای است ناقص و ناتمام، و محمد فضل امام خیر آبادی از مردم هند بدین خدمت پرداخته و شاید خبر نداشته است که ترجمه‌ای قدیم و اصیل از تاریخ یمینی در دست است.
- پس از آن نسخه‌ای به از بهار دانش که در انتهایش بحر طویلی ضبط شده است پرداختم. قطعاً برای کسانی که به تجسس و تحقیق در بحر طویل خواهند پرداخت مراجعه بدین دو قطعه که مورخ ۱۲۴۰ قمری است بی فایده نخواهد بود. بطور مثال چند سطر از دومی نقل می‌شود:

دارم ز بس نیرنگ او	دل چون دهان تنگ او
آه از دل چون سنگ او	وز تار خشم و جنگ او
تا کی چو زیر چنگ او	زاری کنم چون چنگ او
در عارض گلرنگ او	چون گل دریده پیرهن

در وصل و هجرش عیش و هم	در جان و چشمم تف و غم
در لعل و جزعش نوش و سم	در روی بستم چین و خم
هرگز ندیدم در عجم	نی نیز خواهم دید هم
چون او به چالاکی صنم	چون من به غمناکی شمن
بی یاد او دم نشمرم	جز راه مهرش نسپرم
بی او به مه در تنگرم	تا عاشق آن دلبرم
از بس که رنج و غم خورم	خاک است دایم بر سرم
چاک است جامه در برم	پیش صفی الدین حسن

پس از آن **مسلك المتقين** را که کتابی است منظوم در آداب و فروع دین خواستم. چون باز کردم این باب آمد.

نیز بنوشته اند در ترغیب	در همین باب عالمان لبیب
هست نقل از مبشر مبعوث	در نیاید بهشت را دیوث
نیز ابن مکندری نیکو	وصف دیوث را بیان کرد او
هرچه گاهی به مرد گوید زن	روم از خانه اینکه بیرون من
پوشم ای یار جامه رنگین	مرد راضی شود اگر بر این
به همین ها اگر دهد دستور	هست دیوث مردك مذکور
یا بگوید به مرد خود، زنها	سوی کوچه دریچه ای بگشا
مرد اگر بر مراد زن آید	از سوی او دریچه بگشاید
آنچه دیوث گفت این باشد	وای بر جان کس چنین باشد

سراسر این کتاب که ۳۰۶ ورق است از همین مقوله است. خوب دقت کنید که چسان اوقات ملتی را به چنین سخنان مشغول می داشته اند. ضمناً تردید نیست که مطالعه این اثر از لحاظ شناخت ملی و قومی و دست یافتن بر عقاید و خرافات قدیم بسیار مهم است. چون سراینده اثر قطعاً از میان مردم برخاسته و به زبان و ذوق آنان این اثر را سروده. خواستار و خواننده بسیار داشته است و این نسخه خود گواه است بر این نکته، زیرا از بس آن را خوانده اند چرك و ورق ورق و شیرازه گسیخته شده است.

مؤلف از سلسله نقشبندیان است و از مردم ماوراءالنهر. چون دلم نمی آید که خوانندگان را بدین آسانی از این کتاب دور سازم چند بیت دیگر نقل می کنم در مسئله زیارت زن به محرمان خود.

گفت در شرح مختصر به یقین	شارح نيك عقل فخرالدین
جز پدر مادرست محرم، خال	توان منع ساخت در هر حال
پدر و مادرش بود بیمار	کشان نیست تا کند بیمار

یا به زن شخص قرضی ار دارد	کس ندارد که قرض بگزارد
بهر این دو ضرور از خانه	می برآید به پیش بیگانه
چون نبیند هی آنچه مرد از مرد	زن هم از زن نظر نتاند کرد
.....	
یعنی از ناف زیر زانوی زن	زن دیگر نمی توان دیدن
غیر شویش ز محرمان زن	موضع زینتش توان دیدن
جای خلخال تا به زیر قدم	موضع زینتش بود آن هم
زن بیگانه را به روی و به کف	سودن او حرام گفت سلف
مگر آنکه عجزه باشد زن	هست جایز مصافحه کردن

پس از آن به نسخه رباعیات سیف الدین باخرزی دست یافتیم که به خط نستعلیق خوشی است و مجدول است و از آن قرن دهم هجری . چهل و چهار رباعی بیشتر ندارد . سیف الدین هم ظاهراً همینقدرها رباعی سروده بوده است . آخرین رباعی آن را برای شما نقل می کنم .

افسوس که مرغ عشق را دانه نماند	امید به هیچ خویش و بیگانه نماند
دردا و دریغا که درین مدت عمر	از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند

پس از آن به نسخه جعفر جامع شیخ محمد منعم بن شیخ منور الجفری الاعدادی الاکبر آبادی برخوردارم به خط « بن ابومحمد الاسترآباد » (کذا) به سال ۱۲۷۳ . چیزی نیست و ارزشی ندارد .

پس از آن مجموعه ای دیدم حاوی یوسف و زلیخای شعله کرمانشاهی و شیرین و خسرو صادق نامی . نسخه دارای بیست و پنج مجلس تصویر از آثار دوره محمد شاهی است (نسخه در قزوین در ۱۲۶۳ کتابت شده است) .

پس از آن کتاب فقه تألیف نصرالله بن الارادی (کذا) المعروف ببنا الکرمانی را خواستم . کتاب ومؤلف آن را نشناختم . باستانی پاریزی که هویت کرمانی ها را می شناسد شاید این یکی را هم بشناسد . خطبه کتاب به عربی است و خود کتاب به فارسی و پس از خطبه ، کتاب الطهارة فی الوضوء و الغسل شروع می شود ، بدین عبارات : « فرائض وضوشتن روی از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنج و از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و شستن دو دست و دو پای تا دو آرنج و شتالنگ و به قول زفر رحمة الله علیه شستن آرنج و شتالنگ فرض نه و مسح ربع سر و ربع ریش ... »

پس از آن نسخه ای از مجموعه رباعیات یاری مذهب را که به تتبع رباعیات خیام ولی در رد عقاید و خیالات اوست دیدم . نسخه از آن قرن نهم بوده ولی از اواسطش افتاده و به خطی دیگر تکمیل شده . سرلوحه ای بسیار ظریف دارد . یاری از مذهبان زیر دست عصر سلطان حسین بایقرا بود . خود در مقدمه مثنوی همین رباعیات گوید : « محرر این تحریر الفقیر المذنب یاری المذهب که این حقیر را با وجود توجه به اموری که تعاقب به تزیین اوراق صحف آسمانی و دواوین اهل معانی و کلام ملک الکلام به حکم کلام الملوك ملوک الکلام ، سلطان السلاطین ... ابوالغازی سلطان بهادرخان .. دارد می بود و گاهی نیز خامه وار به هر لفظی

غوری می نمود ...»

نسخه به خط نستعلیق خوش « خادم الفقراء عبدالله » است .

پس از آن نسخه ظریفی از **مجنون و لیلی هاتفی خرجردی** دیدم که درترینج عالی اول آن این عبارت به خط نسخ ممتاز به طلای ناب نوشته شده است : « برسم خزانه شاهزاده عالمیان ابوالعر (پاک کرده اند) بهادرخان ایده الله بالنصر والاحسان ». خط نسخه نستعلیق است و رقم شیخ الیوسفی خطاط نستعلیق که در همه کتب خطاطان اسمش مذکورست دارد . بالاخره کار خود را با دیدن نسخه چهارصد و چهلم که آخرین خرید این کتابخانه است به پایان آوردم و آن نسخه ای است هندی و جدید نویسنده از مکاتبات شیخ ابوالفضل علامی ناگوری که نسخ زیادی از آن در بسیاری کتابخانه ها هست . پس تازگی ندارد . چاپ هم شده و بدتر از همه آنکه نسخه هم تازه نویسنده است .

در مدت کوتاهی که مجال داشتم این چند نسخه را دیدم . خیلی دلم می خواست که مرقعات آنها را که به شماره های ۴۲۴ تا ۴۳۸ است می دیدم ، اما برنامه تنظیمی DAAD مرا مجبور به حرکت به ماربورگ برای شرکت در « ایران - سمپوزیوم » کرد .

مونیک ، ۱۳ تیرماه ۱۳۵۳

ماربورگ

برای شرکت در « ایران - سمپوزیوم » Iran - Symposium که توسط مؤسسه جغرافیایی دانشگاه ماربورگ ترتیب داده شده است بدین شهرزیبای دانشگاهی که در سهل و جبل قرار دارد آمدم . از ایران ، چند نفری از طرف مجامعی که خدمتگر آن مجامعند آمده اند . دکتر خانلری و دکتر زریاب از فرهنگستان ادب و هنر ، دکتر شفقی از دانشگاه اصفهان ، دکتر جزنی از دانشگاه ملی و مشیری از دانشگاه تهران . دو دانش پژوه دیگر ایرانی هم که در شهرهای آلمان تحصیل می کنند شرکت کرده اند و یکی دکتر ر. فرهودی (ازبرلین) است . عده شرکت کننده درست چهل نفرست .

مؤسسه جغرافیایی دانشگاه ماربورگ این سمپوزیوم را بیشتر برای ایراد خطابه در اطراف مسائل جغرافیای طبیعی ایران تشکیل داده است . دکتر ال. E. Ehlers کارگردان این خدمت است . خودش جغرافیادان است . تحقیق در جغرافیای ارضی ایران موضوع تحقیقات اوست و ایران را خوب می شناسد . مطالعات عمیق و دقیق در باره بعضی از مناطق ایران دارد و عده ای از آنها را هم چاپ کرده است .

سه مقاله تازه او را که دیدم معرفی می کنم . ۱ - اقلیم شناسی ترکمن صحرا که در AMAI (۱۹۷۱) چاپ شده است . ۲ - دوران تحولات مربوط به بارندگی در دریای خزر مندرج در Erkunde جلد ۲۵ (۱۹۷۱) . ۳ - ترکیبات خاکی و نحوه تشکیل کوه های البرز مرکزی مندرج در Erdwissenschaftliche Forschung جلد ۵ (۱۹۷۳) . محل مطالعه الرس ناحیه ای است موسوم به دلیر واقع در میان کوه های کلاردشت ، تخت -

سلیمان وطالقان و جاده چالوس . همانجا که با ستوده و اقتداری و عمادی دو روز از روزهای زندگی خود را بطور دلپذیر گذرانده‌ام و بر استی از سرزمین‌های زیبا و دیدنی ایران است. الرس چند سال است که رساله «قابلیت استادی» را گذرانیده و بر کرسی جغرافیای دانشگاه ماربورگ نشسته است . یعنی رئیس مؤسسه است . موضوع رساله تحقیقاتی او برای قابلیت استادی در باره بحر خزر است و از آثار قاطع تحقیقی در باب آن دریا .

دلم می‌خواهد که باز هم کارهای این دانشمند جوان «تودل برو» و بسیار خوش برخورد را معرفی کنم اگرچه صفحات مجله به نامها و خطوط فرنگی آکنده شود . یکی دیگر از کارهای تازه‌اش مقاله‌ای است در باره خوزستان و مسئله کشاورزی آن

Agrargeographische Untersuchungen in Khuzistan . *Attempto* . Heft 45/46 (1972/3) : 61 - 63

کار دیگرش در باره ترکمانان در شمال ایران است .

Die Turkemensteppe in Nordpersien und ihre Umrandung - Eine Landeskundlich Skizze . *Strukturwandlungen im nomadisch - Bäuerlichen Lebensraum des Orients 1970. 1-51 (Erkundliches Wissen, 26)*

درین مجموعه مقالات دو مقاله دیگر از دوستان همکار الرس هست که هر دو باره ایران است . اولی از فرد شولز Fred Scholz بدین مشخصات در باره بلوچ :

Beobachtungen über Künstliche Bewässerung und Nomadismus in Balutchistan , pp . 53 - 80 .

دیگری از شوایتزر G. Schweizer استاد جغرافیای شرق در دانشگاه توبینگن که بعداً به تفصیل از ویاد خواهم کرد ، بدین مشخصات درباره شاهسونان :

Nerdest - Azerbaïdschan und Shah Savan - Nomaden . pp , 81 - 148)

این مجمع چهار جلسه تشکیل داد و هفده خطابه ارائه شد . چهار مقاله‌ای که در جلسه اول خوانده شد اختصاص داشت به وضع پوشش خاک ، نحوه ترکیب ارضی و تشکیل خاک‌ها . یکی از خطابه خوانان از متخصصان معدن‌شناسی بود و سه دیگر از اعضای مؤسسات جغرافیای دانشگاه‌های گوتینگن و ورتسبورگ . سخنانشان مبتنی بود بر مقداری عکس رنگی بسیار عالی از بیابان‌ها و کوه‌های ایران . هر يك سی چهل منظره از خاک و سنگ نشان دادند و بطور موشکافانه‌ای عقاید عامی خود را در زمینه تحقیق خود بیان کردند . اغلب به سرزمین‌های خشك و مرکزی پرداخته بودند . هر يك که پشت میز خطابه می‌رفتند من به یاد اسلاف آنان می‌افتم که آغاز شناخت بیابان‌های ایران را مدیون رنج‌های آنانیم که اشتال ، آلفونس گابریل ، و ژرژ بوبک از آن جمله‌اند . گابریل و بوبک آخرین‌اند که حاحیات دارند . بوبک درین جمع هم شرکت کرده بود . همه به اوا احترام علامکی می‌گذاشتند و سخنانش را به لذت می‌شنیدند . تصاویر رنگی بیابان‌ها که بر پرده دیوار ظاهر می‌شد برای من آشنایان بی زبان ولی

روح نواز بودند. در بیابانگردی‌های خود هزارها از چنین مناظری را دیده‌ام. ناچار رنگ‌های تند کوه‌ها، کمرنگی‌های بیابانی، تنگه‌های مخوف و عجیب، خاک‌های رنگارنگ همه نوازشگران محبوب منند. با وجود آن همه آشنائی‌ها توضیحاتی که این علمای دقیق منته به خشخاش‌گذار می‌دادند و برای هر گوشه‌اش سخنهایی گفتند معلوم کردم که چه‌تند و بی‌اعتنا و شتاب‌آمیز از آن همه زیبایی و تازگی‌ها گذشته‌ام، مثل همهٔ چوپان‌ها و ساربان‌ها که همه روز آن ذخائر تحقیقات علمی را می‌بینند و به هیچ وجه در مخیله‌اشان نمی‌گذرد که چه مقدار مطلب در باب هر سنگ و ریگ آن بیابان‌های پهناور گفتنی است.

هر تصویری که بر دیوار می‌افتاد مرا با خود به گردش‌های کویری که بام‌نوچهر ستوده رفته‌ایم می‌برد. آنجا که از رنگ‌ها و خارها لذت می‌بردیم و هر رنگ تازه چشمگیر و هر پیچ و خم سنگ و راه را به هم نشان می‌دادیم. اگر یادش باشد بیابان میان جویین و جاجرم و کویر میان بوانات و هرات چه زیبایی‌های ناگفتنی دارد. لذا حتم دارم که که عکس‌های هنری امروزی هم گویای بازنمایی نهان و «آن» آنها نیست.

سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست

گویی بیابان خشک و عریان برای فرنگی دلاویزتر از سرزمین‌های پوشیده از درختان تناور و چمن‌های سرسبز است و علی‌الظاهر مطالعه و تحقیق در چنان پهنه‌ها آسانتر و روشن‌تر. چه در آنها همه چیز آشکار است و چشم انسانی بی‌هیچ دشواری بیننده و کنج‌کاو و گیرنده معانی نهفته در آن. شاید بدین سبب است که زیبایی در بیابان عریان متنوع‌تر است از زیبایی در سرزمین سبز. همچون زیبایی است که از پوشش عریان شده است و از هر چین و شکنج اندامش به جای خود، موزونی و تمامی به چشم می‌آید.

مذاکرات جلسه بعد از ظهر، در خصوص مباحث مربوط به محیط‌شناسی جغرافیایی و مسائل عمران گذشت. نخستین صحبت در بارهٔ «ده بالای» پرد بود و وضع اقلیمی و محیط جغرافیایی آن. چون صبح هم یکی از سخنرانان مرتب بود با «ده بالا» و هیچ کدام مندرک نام قدیم آن نشدند ناچار شدم توضیحی بدهم و بگویم که این نام بیشتر از یکصد و پنجاه سال سابقه ندارد و در مراجع قدیم نام آن «هدش» است. فی‌المثل در جامع مفیدی و نیز در نسبت نام‌کاتبی که در قرن دهم هجری (اگر اشتباه نکنم) کتابی را به خط خود استنساخ کرده است. هدش در زبان به‌دینان (زردشتیان) معنی بیلاق دارد و کاملاً متناسب است با موقع جغرافیایی محل که از بیلاقات خوش آب و هوای یزد محسوب می‌شود.

سخنران دوم از وضع آب و هوا و رویش درختان و میزان بارندگی منطقه رودبار کرج و کندوان صحبت کرد و عکس‌های رنگی زیبا بر پرده دیوار آورد. سومین نفر، تاریخچه و نحوه پیدایش و گسترش آبادی‌های فارس را موضوع خطابه خود قرار داده بود و چون سخنش در باره آبادیهای حول و حوش مرودشت گذشت ازو در باره قدمت اسم مرودشت سؤال کردند. البته جوابی نداشت که بدهد. ناچار من بلند شدم و اشاره به شعر سعدی در گلستان کردم. گفتم که يك شاعر شیعی قرن هفتم موسوم به حمزه كوچك از مردم ورامین هم از مرودشت نام برده و گفته است:

طرف جانب از علوم و از عمل پر کن مدام

کاسه پر باید تو خواه از چین و خواه از مرودشت
دکتر زریاب خویی با دقت مخصوص به گفته خود مرا تأیید کرد و گفت که شعر سعدی نشان می دهد که ضبط کلمه به صورت مردشت (بدون واو) صحیح است .

موضوع سخنرانی هایی که درین مجمع خوانده شد اکثراً از حوزه فهم من بنده خارج بود. جز لذت بردن از عکس های زیبای طبیعت فایده دیگری نبردم . از این مشارکت فایده ای که بردم آن بود که با پرفسور الرس و شوایتزر و جمعی دیگر از جغرافی شناسان آلمانی که در باره ایران کار می کنند آشنا شدم و مقالات و نوشته های آنان را شناختم .

جغرافیا شناسان آلمانی که در باره ایران کار می کنند بیشتر از دانشگاه های ماربورگ و توبینگن و وورتسبورگ اند و دو سه نفری هم از برلین و وین. اغلب سخنرانان جوان بودند و در سنینی میان سال های ۳۰ و ۴۰ . استادان بزرگی چه خوب به آنها مجال می دهند تا مایه تحقیقاتی خود را درین مجامع به عرض سنجش بگذارند و چه خوب همه در بحث شرکت می کردند و به حلاجی عقاید یکدیگر می پرداختند .

استادان هم خود پای منبر می نشستند و اگر جای بحثی بود در مباحثه شریک می شدند . مثلاً در باب اهل بختیاری بحثی در گرفت و از کسی که درباره تاریخچه راهها و ترقی وسایل رفت و آمد در ناحیه بختیاری صحبت کرد سؤال کردند که این طایفه از کی درین حوزه می زیستند. جوانی که سخنرانی کرده بود اشاراتی کرد به عهد مغول و اینکه می گویند که این قوم از مغولها صدمات زیاد دیده اند. اشپولر استادانه گفت که این جغرافیا شناسان چون به تاریخ توجهی ندارند و تاریخ نمی دانند در باب مسائل جغرافیای تاریخی اغلب اشتباه می کنند. خودش بنا به قرائن ذهنی حدس می زد که اخبار مربوط به بختیاریها از حدود قرن هجدهم به بعد میلادی شنیده شده است .

ولی من ، چون در همین ایام تذکره نصر آبادی را خوانده بودم متذکر شدم که در يك تذکره فارسی نیمه قرن یازدهم هجری دو یاسه بار از بختیاری و از افرادی از آنان ذکر شده است ، پس بنا برین مسلماً در دوره صفوی دارای تشکیلات ایلی بوده اند . فی المثل این عبارت نشان می دهد که همیشه مردمی بوده اند که اصفهانی ها از آنها وحشت داشته اند .

و میرزا امامقلی برادر عالیجاه خلیل خان بختیاری است. بسیار آدمی صفت است . بنوعی تحصیل آداب نمود که با وجود بختیاری بودن باز گنجایش تأمل دارد. طبعش خالی از لطفی نیست. وحشت تخلص دارد ... » (ص ۳۹)

چون قطعاً عده ای علاقه مند خواهند بود که اطلاعات دقیق تری ازین سخنرانیها به دست بیاورند نام سخنرانان و عنوان مقاله هر يك از آنان را در اینجا می آورم .

سخنرانیهای ایران - سمپوزیوم

- ه. فورستر H. Forster (آخن) حرکات زمینی کوهها از نظر معدن شناسی و نفت شناسی .
 - ا. وایس O. Weise (وورتسبورگ) طبقه بندی زمین در مناطق خشک ایران .
 - ی. هورمن J. Hövermann (گوتینگن) یخ بندی و اثر آن در فلات ایران .
 - ه. هاگدرن H. Hagedorn (وورتسبورگ) ژئومورفولوژی منطقه شیر کوه یزد .
 - ا. یونگفر E. Jungfer (وورتسبورگ) ده بالای شیر کوه ، درباره محیط شناسی زمین و وضع بلندی کوهستان در فلات ایران .
 - و. پروبست W. Probst (توبینگن) آب و هوا در مناطق مختلف نباتی سلسله البرز .
 - گ. کرتوم G. Kortum (کیل) نحوه به وجود آمدن آبادیها در فارس .
 - م. زگر M. Seger (وین) تحقیقات جغرافیای شهری در تهران .
 - ب. اسپولر B. Spuler (هامبورگ) ایران در میان شرق و غرب در قرن بیستم .
 - ر. ر. هوپنر R. R. Höppner (هامبورگ) مسائل برگزیده ای از تحول اقتصادی ایران .
 - او. پلانک U. Planck (اشتوتگارت) برداشتهایی از تحولات ارضی در ایران .
 - ه. پزدنا H. Pozdena (وین) مکران ناحیه عقب مانده ای در ایران .
 - و. کربی W. Korby (توبینگن) شهر فولاد آریامهر در اصفهان .
 - د. امن D. Ehmann (توبینگن) ترقی رفت و آمد در بختیاری .
 - پ. لوفت P. Luft (توبینگن) حسن تقی زاده یک پیشرو ملیت خواهی جدید در ایران .
 - ر. فرهودی (برلین) تحقیقات درباره برنامه ریزی منطقه ای در ایران از طرف مؤسسه برنامه شرقی و منطقه ای در برلین .
 - گ. شوایتزر G. Schweizer (توبینگن) ایران در اطلس خاورمیانه توبینگن . (TAVO)
- دوران اقامت ماربورگ را با تلفنی که به پرفسور و. لنتز W. Lentz استاد مشهور زبانهای قدیم ایرانی کردم به پایان رسانیدم . لنتز استاد شعبه ایران شناسی دانشگاه هامبورگ بود . پس از اینکه بازنشسته شد خود را به گوشه دنج ماربورگ کشانید . اینک هم با همان شور جوانی و شوق قدیم به تحقیقات خود درباره ادیان و فرهنگ و زبانهای ایرانی قدیم ادامه می دهد . با قول و قراری که شد فرمود که مقاله ای برای درج در یادنامه ابراهیم پورداود که در دست تهیه است ارسال خواهد کرد .

سید حسن امین
قاضی داد گستری - دامغان

تضمین غزل حافظ

از امیر شوکه الملك علم

در نسخه‌ی خطی به رقم و قلم شادروان حبیب‌الله خان مقصودلو (۱) مضبوط
در کتابخانه‌ی فیای من زنده‌یاد میرسید حسن امین الشریعه سبزواری (۲) این تضمین
را به نام مرحوم شوکه الملك علم (۳) یافتیم .

اکنون هدیه‌ی ارباب فضل و اصحاب ذوق را در ماهنامه‌ی نامی یغما که
امروزه ملحوظ و محل توجه عموم افاضل است طبع و نشر می‌شود .

حسین آن خسرو خوبان و شمع جمع محفلها

خدیبو ملک او ادنی و شاه کشور دلها

ز بطحا شد برون بهر تمیز حق ز باطلها

سرودی داشت با خود که گهی در طی منزلها

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و نا ولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

مگر مشاطه روی باغ ماتم را بیاراید

که صوت بلبلان بر محنت و دردم بیفزاید

(۱) حبیب‌الله خان مقصودلو ، حاکم پیشین قصر شیرین ، فرزند مرحوم عبدالصمدخان
میرپنج (رئیس دسته جات سوار مقصودلو به استرآباد) و اب الزوجه آقای دکتر جواد صفائی
نماینده مجلس شورای ملی ، تا چند سال قبل در قید حیات بود و من خود محضر او را در شهر
گرگان در منزل برادر ادیب و دانشورش شادروان حاج علیخان قره داغی درک کرده‌ام .

(۲) سید حسن امین الشریعه فرزند مرحوم سید محمد عراقی بن میرسید جعفر زاهد
سبزواری ، از شاگردان میرز مرحوم حاج میرزا حسین علوی سبزواری مجتهد ، متوفی ۱۳۵۸
ه . ق . مدفون در گرگان .

(۳) شوکه الملك علم حاکم قائنات (والد جناب امیر اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی)
از غایت اشتهار از تعریف مستثنی است .

و یا نومیدی اکبر مرا ایشان را بیاد آید
 به بلبل گو بیاد کیسویش این شعر بسراید
 به بوی نافه‌ئی کاخر صبا زان طره بگشاید
 ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها
 به عشق من گواهی می‌دهد یاران رخ زردم
 براه عشق رفتن کس نمی‌باشد هماوردم
 من آن‌دند بلاجو و آن حریف لامکان کردم
 که از کعبه سوی کرب و بلا قربانی آوردم
 مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم
 جرس فریاد بردارد که بر بندید محملها !
 کسی کو خود ره عشق آشکارا و نهان پوید
 بزخم سینه مرهم کی بجز تیغ و سنان جوید
 زخون بهتر کجا عاشق، شراب اندر جهان بوید
 چو عباس آنکه ساغر زد، کف از آب روان شوید
 بمی سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید
 که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها
 چو شاه‌دین به عاشورا شد او را قرب حق حاصل
 بنور دیده بیمار او شد سر حق واصل
 گذشت از وادی عقل و بکوی عشق شد داخل
 شبانه رو به شام آورد و می‌سفت این در اندر دل
 شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
 کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

پس آنکه گفت یارب میوهٔ عمرم رسید آخر
 مخالف را نشد شرمی ز خلاق مجید آخر
 بحکم دوست باید سر نهاد و شد شهید آخر
 چه سازم راز حق شد فاش و این پرده درید آخر
 همه کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آخر
 نهان کی ماند آن رازی کز سازند محفل‌ها
 بهر روزی که آید ، آیدم داغی ز نو حافظ
 چه خوش باشد که گردد حاصل عمرم درو حافظ
 توهستی خوش کزین عالم برون رفتی برو حافظ
 مکرر شعر خود را نیز از «شوکت» شنو حافظ
 حضوری گرهمی خواهی ازو غایب مشو حافظ
 متی ما تلق من تهوی دع الدنيا و امهلها

مجلهٔ یغما - این تضمین بطور قطع از مرحوم امیر شوکت‌الملک علم است و گواهی
 آشکار بر ذوق و طبع ، و بر ارادت مذهبی او . رحمة الله علیه .

ری - لندن

ای رفته ز ری به شهر لندن چونی؟	دور از وطن و منزل و مسکن چونی؟
من بی تو دلی دارم و يك دنیا غم	ای بی خبر از دلم تو بی من چونی؟

در آستین مرقع ...

- ۳ -

جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز
باطل درین خیال که اکسیر می کنند
«حافظ»

زیان های اعتیاد دو گونه است، یکی لطمه هائی است که مستقیماً به شخص معتاد وارد می شود، سلامتش را به خطر می اندازد، پولش را تلف می کند، و سرانجام جانش را برباد می دهد. که درین مورد به حکم «الناس مساطون علی اموالهم و انفسهم» و از نظر گاه حقوق شخصی هیچ نظام و دولتی نه می تواند و نه باید دخالت کند. آدمی زاده عاقل بالغی می خواهد دسترنج زندگی خود را به صورت دسته ای اسکناس درآورد و به آب و آتش بسپارد، می خواهد با شلیک کردن يك گلوله در شقیقه خویش با زندگی وداع گوید، می خواهد خودش را از فراز قله کوهی پرت کند و تکه تکه بشود. برای هیچ نظامی مقدور نیست که به تعداد افراد بشرها بالای سرشان مأمور مراقب بگمارد و جزئیات حرکاتشان را زیر نظر بگیرد؛ و به فرض محال اگر هم کنترلی از این قبیل امکان پذیر باشد قطعاً نتیجه بخش نخواهد بود.

اما زیان اصلی اعتیاد، لطمه ای است که وجود معتادان به جامعه بشری می زند. يك فرد به حکم اخلاق و قانون حق ندارد وجود خود را معدوم کند، زیرا متعلق به اجتماع است. هیأت اجتماع در پروراندن و بارآوردن او سهمی داشته است و خرجی کرده است و او به جامعه ای که در آن زندگی می کند مدیون است و این وام اخلاقی را باید با کارهای مفید و مثبتی که در عهده اوست مستهلك سازد.

بنابراین اگر اعتیاد را بد می دانیم به علت زیان هائی است که از وجود فرد معتاد و رواج اعتیاد متوجه منافع اجتماع می شود و این زیان ها و لطمه ها از چند دسته خارج نیستند :
یا زیان های اقتصادی است، یعنی :

الف : مبالغی که از سرمایه مردم صرف خرید و تهیه مواد مورد اعتیاد می شود، که ازین دیدگاه زیان بخش ترین اعتیادها با توجه به تعداد معتادان و مقدار مصرف، به ترتیب اهمیت عبارتند از :

سیگار - چای - الکل - هروئین - تریاک - حشیش .

ب : لطمه ای که اعتیاد به سلامت شخص وارد می کند و او را به فردی معطل و بی خاصیت تبدیل می نماید و نیروی کار و فعالیت را از وی سلب می کند، ازین نظر به ترتیب اهمیت عبارتند از :
هروئین - الکل - حشیش - تریاک - سیگار - چای .

یا زیان های اجتماعی و اخلاقی و معنوی که عبارتند از :

الف : خلفاها و جرائمی که معتادان در حالت خماری و حاجت، برای تحصیل مواد مورد نیاز خود مرتکب می شوند، بر حسب متوسط سن معتادان و شدت و ضعف خماری در انواع اعتیادها، و ارزانی و گرانی قیمت هریک، باز به ترتیب اهمیت، چنین است :

هروئین - الکل - تریاک - حشیش - سیگار - چای .

ب : جراثیمی که معتادان در حالت کیف و نشأ مرتکب می‌شوند ، با در نظر گرفتن وضع اجتماعی و سن و سال معتاد و تأثیری که نوع اعتیاد در قوای دماغی می‌گذارد بدین ترتیب است :

الکل - هروئین - حشیش - سیگار - تریاک - چای .

و در مرحله آخر باید به قابل کنترل بودن اعتیادها توجه نمائیم . به فرض آنکه روزی بخواهند ، به کمک فرشتگان ملائع اعلی نیروئی بسیج کنند و بساط معتادان را کشف کنند و برهم زنند ، اعتیادهائی که کشف آنها دشوار است چه از جهت کشف قاجاق و جلوگیری از خرید و فروش و چه از جهت مصرف به ترتیب عبارتند از :

هروئین - الکل - حشیش - چای - سیگار - تریاک .

با این مراتب ، صرف نظر از سیگار و چای که مبتلا به تقریباً عموم افراد است و با همگان نمی‌توان جنگید ، اگر ضرورتی ملی - خارج از دخالت و فضولی دیگران - روزی مبارزه ای بر علیه اعتیاد را ناگزیر کند ، باید نخست به سراغ اعتیادهائی رفت که زیانشان به مراتب بیشتر است ، یعنی هروئین و الکل .

اگر « بشکن » هستیم مردانگی شکستن شاخ دیو و دسته هاون است ، ورنه بر افتادگان مسکین حاجت تیغ بر کشیدن نیست .

در ضرورت مبارزه با اعتیادها ، یا دست کم پیشگیری از توسعه زیان بخش آنها ، جای کمترین شك و تردیدی نیست . اما اگر به مصداق الهم فالاهم بخواهند عمل کنند ، و نیت نجات ایران و ایرانی باشد ، نه حماسه های روزنامه ای و گزارشهای رادیوئی ، بگمانم ابتدا باید به سراغ اعتیادات به مراتب خطرناکتر و سریع الانتشاری رفت که هنوز در وجود مردم این سرزمین ریشه دار و مزمن نگشته است و سرچشمه شاید گرفتن به بیل ، و گرنه با يك غفلت یا تغافل ده ساله ای تبدیل به سیل های بنیان کنی خواهند شد که همه کاخ های امید ایرانیان را با خاك یکسان خواهند کرد .

با پرهیزی که از حاشیه روی و روده درازی دارم اجازه فرمائید اشارتی کنم در نهایت اجمال به یکی دو فقره ازین اعتیادات نوظهور بنیان کن .

من دوستانی دارم که سالهاست تریاک و شیر می کشند ، از آن همقطاران قطار گسیخته ای که از برکت افراط و زیاده روی به وجودهای مافکنی بی حاصلی تبدیل شده اند . مصداق های مجسم و عبرت آموز نکبت اعتیادند ، با اینهمه هنوز قوای دماغیشان بیش و کم فعالیت دارد ، دست و پایشان کار می کند و پس از گذراندن دوران سی چهل ساله اعتیاد هنوز می توانند روزی دو سه ساعت به کاری اشتغال ورزند .

اما چند روز پیش به حال یکی از دوستان دوران تحصیل رقت آوردم . تا دو سال پیش وی جوانی بود فعال و مثبت ، اغلب روزهای جمعه کوله پشتی های سنگین بر می داشتیم و

لباسی راحت می پوشیدیم و گیوه های یزدی به پا می کردیم و به ارتفاعات پس قلعه یا تپه های منظریه رو می نهادیم. آدمیزاده ای بود سالم و حسایی. دو سالی گردش روزگار از هم جدایمان کرد، و سیلاب انقلابات زمانه او را بالا برد و بر مسند وزارت نشاند؛ و دیری نپائید دولت مستعجلش به سر آمد. هفته گذشته او را دیدم با نهایت تأسف پی بردم نه تنها قوای دماغیش در هم ریخته و مختل گشته است بلکه دست و پایش هم فلج شده است، پاهای به ظاهر سالمش از پیمودن چند گامی در پیاده رو خیابانهای شهر به کلی عاجز بود و دست هایش قدرت برداشتن يك بسته ۳ کیلوئی سبك وزن را نداشت. به هیچ قیمتی برایش امکان پذیر نبود که ساك سبك وزن خود را بر دارد و چند قدم تا ایستگاه تاکسی پیاده بیاید. بیش از نیم ساعت سر پا در خانه ما معطل ایستاد تا راننده و ماشینش رسیدند و به آن مفلوج بی نوا كهك کردند.

اعتیاد به منسب در افرادی که بی تهیه مقدمات و اسباب بزرگی تکیه بر جای بزرگان زده اند بمراتب زیان بخش تر و مخاطره انگیز تر از اعتیاد به هروئین است در جوانان کم تجربت افراطی.

چه اعتیادی خطرناکتر ازین که در طول یکی دو سال وجود آدمیزاده سالمی را به لخته گوشت بی مصرف بی حرکت بی اراده ای مبدل سازد؟

اعتیاد مسری دیگر مرض خطرناك «خاك بازی» است که در سالیان اخیر از برکت متفکران اجتماعی دامنگیر جان جوانان ما شده است و تعداد بی شماری از جوانان فاضل درس خوانده مفتنم وجود ما را از مراکز تحقیق و کلاسهای دانشگاه و مجامع علمی به بنگاههای معاملات ملکی کشانده است.

جوانی را که بر اثر عوامل عقده آفرین گوناگون به گوشه پیااله فروشی یا دخمه شیر کشی پناه می برد سرزنش می کنیم و مجرم می دانیم و روانه بیمارستان و زندانش می کنیم که به اجتماع خیانت کرده است و در پی معدوم کردن وجودیست که می توانست و می بایست با خدمات گوناگون دین خود را به ملت و مملکتش ادا کند.

اما غافل مانده ایم از حال جوان نازنینی که با سرمایه این مردم سالهای متمادی در مدارس و دانشگاههای داخلی و خارجی درس خوانده و فی المثل در فیزیک اتمی درجه دکتری گرفته است و باید ساعات گران بهای عمرش را وقف تربیت متخصصان و ادامه تحقیقات و توسعه معارف مملکت کند، اما بر اثر اعتیاد به خاکبازی ساعات ارجمند عمرش را به مساحی زمین ها و پرسه زدن در بنگاههای معاملات ملکی می گذراند و با شرح نشأهای دروغینی که از درآمدهای بی حساب نصیبش گشته، اعتیاد خطرناك خود را با شدت و سرعت به دیگران منتقل می کند.

از پشت عینك واقع بینی و مآل اندیشی بنگرید و داوری کنید که این اعتیاد برای سلامت اقتصادی و امنیت اجتماعی و فضایل سنتی جامعه، خطرناك تر است یا دود کردن دو گرم تریاك و بالا انداختن دو پیااله ودکا و از این ها هم بالاتر تزریق چند ساتی گرم هروئین؟ به راستی خطر کدام يك بیشتر است؟ و جلوگیری و علاج کدام يك واجب تر و

فوری تر و آسان تر؟

بگذریم ازین مطلبی که در حکم حاشیه بود و به قول آن جوانمرد جهان اسلام «تلك شقة هدرت ثم غرت». و برگردیم به موضوع اصلی بحث.

جنگیدن با اعتیاد با اعلامیه و قانون و مسلسل امکان پذیر نیست. جنبه فیزیکی اعتیاد اهمیت چندانی ندارد، اعتیاد در درجه اول يك مسأله روانی است، عارضه نفسانی است، گلوله سربی مسلسل جسم را به راحتی می شکافد، اما از جوشن روح نمی تواند گذر کند. درین رهگذر توفیق قطعی محال است، معدودی و گرچه اندك در هر اجتماعی هستند که روح بی آرام و طبع نشاء طلبی دارند، اگر هر وئین و تریاک و عرق به چنگشان نیفتد، رو به قرص های مسکن و مخدر می آورند، اگر قرص ها را از دسترسشان دور نگهداریم، به سراغ داروهای سمی می روند، این دسته را باید به حال خود گذاشت.

اما در جمع معتادان ازین قبیل مردم شاید به نسبت يك در هزار بیشتر نباشند در مورد معتادان دیگر، اگر بخواهیم واقعاً با اعتیاد مبارزه کنیم، باید سنجیده و آرام عمل کرد. در درجه اول شناخت علت های اعتیاد واجب است، مبارزه با معلول هنر و اثرش در این حد است که حوله نمناك سردی روی پای مریضی بگذاریم که در تب ۴۱ درجه می سوزد، همین و بس.

در ایران اگر بخواهیم از توسعه اعتیاد جلوگیری کنیم و درین کار البته خیر موفق شویم، باید در قدم اول به چند نکته ظریف مقدماتی توجه نمائیم، سپس به رفع موجبات رواج اعتیاد پردازیم. نکات مقدماتی عبارتند از:

۱- درین راه صرفاً بخاطر حفظ مصالح ایران و ایرانی قدم نهیم؛ نه برای جلب توجه و احسنت دیگران. فلان مملکت نگران سلامت نسل جوان خویشان است، نسل جوانی که به علت آشفته گی های اجتماعی و کیفر افزون طلبی های جهانخوارگان توسعه جوییش به دام اعتیاد های سنگین افتاده است و بر لب پرتگاه سقوط است؛ و خیراندیشان و متفکران اجتماعش بدین نتیجه رسیده اند که اگر کشت خشخاش از بسیط زمین منعدم گردد، دیگر خروارها هر وئین بوساطت سوداگران مرگ در دسترس جوانان ایشان قرار نخواهد گرفت. فکر خوبی است، اما چرا ما کاسه داغ تر از آش و دایه مهربان تر از مادر شویم و در حالی که افرادی از ملت خودمان متأسفانه نیازمند تریاکند و اگر از طریق معقول به دسترسشان نگذاریم از راه قاچاق تهیه می کنند، قدم نخست را بدان تعجیل ناسنجیده برداریم و کشت خشخاش را ممنوع کنیم؟ در حالی که ممالک دیگر به راه خود می روند، وبا دریافت کمک های گوناگون و باج های اقتصادی و سیاسی، تسلیم اصرار و تهدید حریف نمی شوند؟

اگر بناست با اعتیاد در ایران مبارزه شود باید بخاطر ایرانی و برای حفظ سلامت ایرانی و با رعایت مصالح ایران باشد.

اگر روز و روزگاری به حکم پریشانی و فقر ناگزیر از پذیرفتن توصیه های دیگران

بودیم امروز بحمدالله پول و قدرت داریم و نیازمند نو دولتان روزگار نیستیم .

۲ - نکته دیگر این که در مبارزه با اعتیاد بخلاف طبیعت عمل نکنیم . درین رهگذر با شدت و حدت بجائی نمی توان رسید . تأمل و مدارا لازم است . به قمر چاه سرنگون شدن آسان است اما بالا آمدنش پله پله است و وجب به وجب .

۳- برای جلوگیری از توسعه اعتیادات ، با موازین و سنت های ایرانی عمل کنیم . در مبارزه با اعتیاد ، چنان که خواهم گفت ، چاره ای نیست جز تخفیف و تنزل نوع اعتیاد و انتخاب جانشین . درین مورد باید به مرض متأسفانه همگانی فرنکی بازی و فرنکی پرستی خاتمه دهیم . راهی انتخاب کنیم مناسب با سنت های دینی و اجتماعیمان .

پیشرفت های سیاسی و اقتصادی و صنعتی غرب ، و عقب ماندگی های ایران در یکی دو قرن اخیر - که البته نتیجه آن پیشرفت ها بود و مصداق « آبادی می خانه ز ویرانی ما » - باعث آن شد که رجال سیاسی و به منصب رسیدگان ما دارای نحوه تفکری باشند بر مبنای این که هرچه فرنکیان دارند و می کنند خیر است و عین صواب و مو به مو باید مورد تقلید ما باشد و هرچه ما داریم و می کنیم شر است و خطای محض .

سالها برای هجو تریاکی ها شعر گفتیم ، نمایشنامه نوشتیم ، در رادیو و روزنامه فحش و ناسزا نثارشان کردیم ، چون تریاک هرچه بود از مشرق بود ، اما در همان حال می خانگی ترس محتسب خورده را به برزن و بازار کشاندیم و لب اطفال و زنانمان را با لیوان های آبجو و پیاله های عرق و ویسکی و کنیاك و امثال آن آشنا کردیم و فروش انواع مشروبات فرنکی را آزاد گذاشتیم و ملت را به شیوه ای غیرمستقیم اما رندانه و فراوان اثر به اعتیادهای الکلی آلوده کردیم ، چون فرنکیان چنین می کردند و البته خطا بر بزرگان گرفتن خطاست . به گمانم با اوضاع تازه ای که پیش آمده است وقت آن رسیده باشد که یکباره با این سلیقه کج و منحرف وداع گوئیم .

معتادان ایرانی - مثل هر جای دیگر - به طور کلی بر دو دسته اند ، دسته اول همان کسانی که به قول ابن فارس « سکرنا بها قبل أن تخلق الکرم » مردمی هستند بحکم روح نا آرام و اعصاب متشنج و حساسیت فوق العاده لازم الاعتیاد . اینان در صلب پدر و رحم مادر داغ زندگی غیر عادی برجبین دارند و شمع صفت خط سرنوشت خود را خوانده اند و پنجه عجایب نگار خلقت برای سوز و گدازشان آفریده است . طبعشان با یکنواختی و تکرار ناسازگار است ، بی اعتنا به کمیت اند و در جستجوی کیفیت ، به پهنای زندگی اهمیت می دهند نه درازایش . از زندگی يك نهج آزرده خاطرنند و حتی شرنک نشاء خیز را بر قند مکرر ترجیح می دهند .

طبایع کامجوی و نشاء طلب این مخلوقات شگفت خدا با سلامت و اعتدال و تکرار سازگاری ندارد ؛ اسیران تنگنای خاکند و در تلاش این که فلك را سقف بشکافند و طرح نو دراندازند . برای تخدیر اعصاب و تسکین هیجانها به هر مخدر و مسکنی رومی آورند ، و شباهت عجیبی دارند بدان دیوانه ای که قصد جان خود کرده است ، گیرم عقلای قوم کارد بران و

خنجر شکم پاره کن و طناب حلق آویز را از دستریشان دور کنند، سر خود را به درو و دیوار می‌کوبند و به پیشباز مرگی می‌روند. حساب این دسته را اجازه دهید از هم اکنون جدا کنیم و کارشان را به کرام الکاتبین واگذاریم.

خوشبختانه افراد این دسته بسیار اندکند که به هر الفی الف قدی برآید. شاید در هر صد هزار نفر معتاد بدشواری بتوان یکی دوتن ازین قبیل پیدا کرد.

اما دسته دوم، معتادانی هستند که اگر در محیطی و شرایطی جز آنچه داشته‌اند قرار می‌گرفتند به اعتیادی آلوده نمی‌شدند.

علل اعتیاد این دسته تا آنجا که به نظر من رسیده است ازین موارد خارج نیست: گروه کثیری ازین معتادان مردمی هستند عامی، بدور از بلند پروازیهای روشنفکران و نشاء جوئی آسوده روزگاران، اغلب از طبقه روستائیان و کارگران و تنگ دستان دهات و شهرهای دور افتاده. تاریخچه اعتیاد اینان اغلب از دندان دردی، سردردی، اسهالی، رماتیسمی و امراضی ازین قبیل آغاز می‌شود.

کارگر ساده دل تنگ مایه‌ای بوده است، شبی درد دندان بی تابش کرده است نه طبیعی به دستریش بوده است و نه داروخانه‌ای و قرص مسکنی. از شدت درد به خود می‌پیچیده است، جهان‌دیده‌ای بر او رحمت آورده و ته استکانی عرق تجویز کرده که در دهان نگه دارد و اندک اندک فرو برد. چنین کرده است و با تسکین درد و حالت کیفی که بدنالش آمده است احساس آرامش و لذتی کرده و رفته رفته کارش به می‌خوارگی کشیده است.

روستائی بی نوائی ماهها از درد پا یا کمر درد می‌نالیده است، از جوشانده‌های پیر زنان و حجامت کولیان خیری ندیده است، شبی که به تجویز کدخدا دمی به وافور آشنا کرده، فارغ از دردهای طاقت فرسا به خواب خوشی فرو رفته است و از آن پس معتکف پشت منقل شده است.

این است علت اصلی اعتیاد در جامعه روستائین ایران. وجود دردهای پراکنده و نبودن پزشک و دارو و از همه بالاتر و بدتر جهل عمومی. مادر به قصد اینکه طفل شیرخواره خود را راحت بخواب کند و از گریه‌های بی‌امانش نجات یابد، از همان آغاز تولد محلول تریاک پشت گوش یا پیش بینی او مالیده است و کم کم ارزنی تریاک به خورد کودک داده است و اغلب به قصد دود دادن کودک خود بساط منقل و وافور فراهم آورده است و بر همین قیاس...

معتادانی ازین قبیل هرگز به قصد کامجویی و لذت طلبی رو به تریاک نیاورده‌اند اعتیادشان برای ترك الم بوده است نه کسب لذت. از گرفتاری خود رنج می‌برند و اگر امکان ترك و مداوای فراهم شود و به چشم خود نقش پیشگامان خویش را در بیمارستان معتادین نبینند، اغلب به پای خود روانه بیمارستان می‌شوند.

اما ترك اعتیاد اینان نه ضرورتی دارد و نه فوریتی، آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد، رفع موجبات و عللی است که این دسته را به دامان اعتیاد کشانده است، تا نسل بعدی به چوین سرنوشتی گرفتار نیایند. ورنه گیرم فلان پیرزن مفلوک پنجاه شصت ساله را - به

فرض محال - وادار به ترك اعتیاد كردید ، آخرش چه ؟ وجود فكسنی و بدتر از همه خمار زده او منشأ چه فایدتی می تواند باشد ؟ درین مورد - یعنی جلوگیری از توسعه اعتیاد بین روستائیان به علت نبودن دكتر و دوا - اگر مرا در ردیف قلمزنان موظف بشمارند می خواهم عرض كنم ، خوشبختانه با رفتن سپاهیان دانش و بهداشت به روستاهای مملكت مقدمات این مبارزه بخوبی فراهم آمده است .

دسته دیگری از معتادان درست در نقطه مقابل گروه اول قرار دارند . آنان از بی-نوائی و بی دوائی رو به اعتیاد آورده اند و اینان بر اثر امكانات فراوان و ظرفیت كم . تصور بفرمائید جوانی درحوالی سالهای بیست ، یعنی خطرناك ترین دورانهای نقش - پذیری و انحراف زندگی ، با گذشته ای آلوده به فقر و تلخكمی و عقده های مولود آن ، ناگهان با دو سطر ابلاغ روانه شهرستانی شود و به علت شرایط خاص زمان با اختیاراتی نامحدود و مصون از تعرض و اعتراض سازمان های امنیتی و دستگاه های قضائی .

طرف مقابلش در شهرستان گروهی باشند مار خورده و افعی شده ، که بازی روزگار و جبر زمان در تنگنایشان افکنده است و باید به حکم عدالت پای خود را جمع کنند و با بسیاری از املاك و امتیازات خویش وداع گویند . مردمی ازین قبیل که در مكتب روزگار همه قوت و فن های روانشناسی را به تجربت آموخته اند و می دانند چگونه باید با هر مأموری به طریقی مماشات و معامله کرد ، به چاره جوئی بر می خیزند . جوان تیغ فرمان بدست مفرور را نمی توان با سفارش خان حاکم یا وعده اسکناس یا تهدید چاقویشان رام و آرام کرد . با او باید از در صفا و لوطی گری و محبت آشنا شد . باید پایش را به مجالس شبانه کشانید تا از یکنواختی شبهای تاریك غربت رهائی یابد . بزم حال که بی دود و دم صفائی ندارد ، دود و دم هم وقتی لذت خیز تر است که در پی گیلانی و یسکی و کنیاك باشد و سرانجام يك سال بعد جوان پاك تشنه لذت طلب تبدیل می شود به وجودی درهم شكسته و الكلی و هروئینی و - البته به حکم نیازهایش - پول پرست .

همان بلائی که نبودن امكانات بر سر دسته اول آورده است غلیظ تر و سنگین ترش را امكانات فراوان و بی حساب بر سر دسته دوم می آورد ، و بی زری كرد به من آنچه به قارون زر كرد !

گروه سوم و از همه خطرناكتر و مهم تر ، قربانیان سخت گیری های بی مطالعه و ناسنجیده سال های اخیرند . پس از بگیر و ببندی که در پی تصویب لایحه منع كشت خشخاش به راه افتاد ، طبعاً خرید و فروش تریاك مشكل شد و از آن بدتر مصرف و استعمالش با بساط مفصلی که می خواهد و بوی دیوانه کننده ای که بر می انگیزد ، زهره شیر و جرأت پلنگ می خواست . فرد معتاد چهل سال تریاك کشیده هم که نمی توانست باخواندن و حفظ كردن مواد قانون ترك اعتیاد کند .

آن منع و این نیاز بر گرمی بازار قاچاق افزود ، معادل زمین هایی که در ایران ،

در روستاهای کم آب جنوب ایران مهجور از وصال دانه خشخاش بایر افتادند ، در کشور همسایه - و البته هم پیمان ما - ترکیه بر اراضی زیر کشت خشخاش افزوده گشت ، کوه نشینان افغان هم درین بازار آشفته پر مشتری بی کار نشستند. کاروانی زده شدکار جهانی سره شد. جماعت قاچاقچیان هم مجهز به وسایل حمل و توزیع ، و نقد روان در جیب و نقد جان بر کف ، به فکر تأمین نیاز روز افزون مردم افتادند و به يك گردش چرخ نیلوفری بسیاری از داش مشدی - های آسمان جل ، صاحب آلف و آلف و خداوند دم و دستگاه شدند، پینه دوز شهر ما يك شبه ره صد ساله رفت و با حمل دو کامیون تریاك صاحب ویلای وسیعی شد در ناف نیس.

مأموران کشف قاچاق هم بیکار نشستند ، همت کردند و جان بازی کردند و تا آنجا که می توانستند گرفتند و بستند و کشتند. اما این گرفت و گیرها قاچاقچیان کار کشته را دلسرد نکرد. تریاك مثقالی پنج ریال را به پنجاه تومان و صد تومان فروختن، معامله ای است که به کردن و جان در خطر افکندن می ارزد .

منتها ، می توان به نیروی ابتکار از مخاطرات کار کم کرد و بر منافعش افزود . يك خروار تریاك جای زیادی را اشغال می کند ، بویش در همه جا می پیچد ، باید با کاروان های شتر و طلایه و بدرقه حملش کرد آنهم از کوره راههای کویری و کوهستانی . مالیدن و عمل آوردنش کلی مرارت و خطر دارد ، و آنکهی وقتی که به دست تریاکی بی نوا رسید کشیدنش هم موجب رسوائی است ، دودش از هر خانه ای برخیزد دمار از خانمانش بر می آورد ، با وصف این مراتب چرا به شیوه ساده تر و بی دردسر تری عمل نکنند، يك خروار تریاك را می توان به يك بسته هروئین تبدیل کرد با اثری چند برابر آن و حجمی يك هزارم آن .

يك بسته كوچك نیم کیلوئی را می توان در هر چمدانی جا داد و با هر هواپیمائی به هر نقطه دنیا برد. تریاکی مفلس خمار زده هم به جای خریدن يك مثقال تریاك می تواند با تهیه بال مگسی ازین گرد سفید نشاء خیز ، بی هیچ واهمه و اضطرابی رفع خماری و کسب نشاء کند. به اضافه این مزیت که برای هر مثقال تریاك باید سی تومان پول بدهد و حال آنکه جوان مردان عالم قاچاق در ازای سی تومان يك گرم هروئین به دسترسش می گذارند که جانشین دست کم ده مثقال تریاك است.

و چنین بود علت و ماجرای ورود و رواج شیطان سفید در دیار ما . تریاکی بیچاره ناچار ، به حکم خماری و نیاز رو به هروئین آورد . در آغاز شادمان که ده سانتی گرم هروئین نشاء ای معادل يك مثقال تریاك دارد و قیمتی يك دهم آن . اما غافل ازین نکته باریك تر از موی و برنده تر از شمشیر که مصرف تریاك او در طول ده سال مداومت و افزایش به يك مثقال رسیده است ، و حال آنکه مصرف هروئین به سبب کیفیت نشاء و سهولت استعمال با تصاعدی هندسی رو به ترقی می نهد و پس از يك ماه ده برابر روز اول می شود. و باید برای کسب نشاء نخستین یا مرتباً بر مقدار مصرف افزود یا طریقه مصرف را از کشیدن به دودی و از دودی به تزریق عضلانی و از تزریق عضلانی به وریدی تبدیل کرد ، و پس از یکی دو سال زندگی نکبت بار رقت انگیز روانه جهان دیگر شد.

تا اینجای قضیه چندان اهمیتی ندارد. يك نفر معتاد، نوع اعتیاد خود را عوض کرده است و سرانجام بر اثر مصرف زیاد یا خمارهای جان کاه، خود را از شر این به اصطلاح زندگی رها نموده است.

اما ای کاش ماجرا بدین نقطه پایان می یافت.

ورود هروئین، ارزانی قیمت و سهولت استعمال و از همه بالاتر و چشم گیر تر و از فرنگ آمدن، آن، صفحه سیاهی بر تاریخچه اعتیاد در دیار ما افزود. سوداگران مرگ - به حکم حرص روز افزونی که از درآمدهای سرشار دامنگیر جانشان شده بود - به فکر توسعه قلمرو حکومت جهنمی خود افتادند. برای افزودن مشتریان، در کمین جوانان عصیان زده و عصب شکسته دامها گسترده شدند. دلالت و شاگردانشان در مدارس، در پیاله فروشی ها، در حاشیه خیابانها، در بارها و کاباره ها، در شبانه روزی ها به فعالیت افتادند و عده بسیاری از جوانان ما را آلوده کردند. پیش از این تریاک اختصاص به جماعتی داشت اغلب بالای چهل سال، مردمی سرد و گرم روزگار چشیده، با خطرهای افراط آشنا، با اعتدالی که در مصرف آن رعایت می کردند و پرهیزی که از تظاهر به مصرف آن داشتند، نه چندان خطری متوجه سلامت حال خودشان بود و نه آسیبی برای جامعه داشت، اما با ورود هروئین و توزیع وسیع آن در بین جوانان، کسانی بدین گرد سفید آلوده شدند که اغلب کمتر از بیست سال داشتند و پیداست که از جنون جوانی و افراط پسندی خاص این دوران و نشاء غلیظ و فوری هروئین چه مصیبتی به بار می آید.

علاوه بر علل اصلی سه گانه ای که بر شمردم علت دیگری هم در رواج اعتیاد بی اثر نبوده است و نیست. و آن فراوانی و آسان یابی مواد مخدر و نوشابه های الکلی است. برای جوانی که در فلان شهرستان محدود و در محیطی مذهبی نشو و نما می کند خطر آلوده شدن به الکل به مراتب کمتر از دختر بچه و پسر بچه ای است که هفته ای سه شب در پارتی های دوستانه می گذرد و چهار شب در بارها و تریا های تهران.

اما این علت با همه واقعیتش هرگز به شدت و قاطعیت علت های قبلی نیست، نمی - خواهم به بحث های باریک و ظریف روانشناسی متوسل شوم و موضوع حرص مولود منع را به میان کشم و به الواطی حجة الاسلام زادگان و ناخلفی فرزندان نوح اشارت کنم. بسیاری از مردمی که سالها ندیم می خوارگان بوده اند یا زانو به زانوی تریاکیان نشسته اند اما نه دامن لب به می آلوده اند و نه فضای سینه به دود انباشته اند.

دقیقه ظریف استعداد ذاتی را درین مورد نباید از نظر دور داشت.

بحث مان - به خلاف میل باطنی من - مفصل شد و ازین «سخن دراز کردن» معذرت می خواهم، اگرچه «باز نکردیم دوری از طومار». برای اینکه ازین مقدمات مفصل نتیجه ای و گرچه به اختصار ردیف کرده باشیم عرض می کنم:

در مسأله اعتیاد، اگر مبارزه ای لازم است باید منبعث از مصالح ملی و بر پایه آینده نگر و با توجه به واقعیات باشد.

درین رهگذر مسأله مهم و فوری جلوگیری از توسعه اعتیاد و پیداشدن معتادان تازه است، نه معالجه افراد مبتلا.

نظام صنعتی و فشار زندگی ماشینی و محرومیت های اجتماعی و امکانات وسیع مالی هر يك به نحوی آدمیزاده قرن بیستم را به ورطه اعتیاد می کشانند؛ این جبر زمان است و با قضا کارزار نتوان کرد. باید با آن کنار آمد و از حدت و شدتش کاست. بشر قرن بیستم در مدینه فاضله و بر اوج ابرهای رؤیائی زندگی نمی کند، در منجلاب تناقضات و عقده های ناگشودنی اجتماع دست و پا می زند و به حکم غریزه در جستجوی دستاویزی و پناه گاهی است. در روزگاری که از طاق مقرنس فلک فتنه می بارد و تیشه قاطع علم و صنعت پایه های سر پناه ایمان را متزلزل کرده است و در برهوت ظلمات زندگی ماشینی، کور سوی چراغ نیم مرده ای هم به چشم نمی خورد، سرگشتگان عالم هستی را از توافل چاره ای نیست. فرزند ساده لوح آدم و نبیره افسون پسند حوا محتاج انصراف از خویشتن است، مسابقه های ورزشی و جلوه های هنری و مسائل جنسی، و مشکلات مادی و جلوه های دیگری ازین قبیل با همه نفوذ و رواجشان ذهن گروه کثیری را به خود معطوف می سازند، اما برای همگان جاذبه ای یکسان ندارند و در هر حال گروهی بدین مظاهر همچنان بی اعتنا می مانند و نوشداروی غفلت را از در دیگری جستجو می کنند.

این بهانه جویان بیمار در حکم مستان اولاد آدمند. هیچ شبی را در پرستاری و تیمار خواری مستان به صبح رسانده اید؟ اگر این لذت نصیبتان افتاده باشد بهتر از من می دانید که با مست تهدید و لجبازی بی حاصل است. اگر مستی اصرار ورزید که می خواهد خویشتن را در چاه سرنگون کند، نباید بازویش را چسبید و نهیبش زد که چنین مکن. تیماردار تجربت اندوخته با مستی چنین مدارا می کند و ظاهراً به تأیید و تحسین تصمیمش بر می خیزد که «حق با تست، باید خودت را به چاه بیندازی، این را می گویند مردانگی، من می دانستم تو مردی و به حرفی که می زنی عمل خواهی کرد. اما، این چاهی که پیش پای ما قرار دارد کم عمق است، برویم به سراغ آن یکی چاه، بگمانم عمق آن بیشتر است».

مست که شما را هم رأی و موافق خود پنداشت، تسلیم می شود، سرکشی نمی کند، با شما می آید درین چاه به چاه شدن ها کم کم نشاء مستی از سرش می پرد و داستان به خیر و خوشی پایان می گیرد، که گفته اند ازین چاه، به آن چاه فرج است.

با معتادان نیز باید به شیوه ای ازین گونه رفتار کرد. هروئینی را نمی توان يك شبه معالجه کرد. گیرم دو سه هفته ای هم در بیمارستان خوابانیدندش و با مسکن های قوی شعله های ضعیف حیات نباتی را در وجودش زنده نگهداشتند. با اولین قدمی که از بیمارستان بیرون می نهد، به سراغ گرد سفید و آشیانه قاچاقچیان می رود، حسن عهدش نگذارد که رود جای دگر.

عاقلا نه تر و عملی تر آنست که در پی تبدیل و تعدیل اعتیادش بر آییم. اگر راه قاچاق و خرید و فروش هروئین را بستیم — که خود کاری است به غایت دشوار — او را از خوردن شیر و کشیدن تریاک محروم نکنیم. بدور از کاغذ بازی و پرونده سازی، با مدد افرادی

دلسوز و سازمانی مجهز تریاک مورد نیاز را در اختیارش بگذاریم و سازمان فروش تریاک را ملعبه هوسبازی های فلان وزیر و مدیر کل نکنیم ، تا اعتماد های متزلزل شده و از دست رفته استحکام یابد و باز گردد (*). سپس با رعایت دقایق فنی - که جای بحث گشاده اش در این جا نیست - بی تغییر کمیت به شیوه ای کاملاً نامحسوس از کیفیت ها بکاهیم .

یک باره به جنگ همه اعتیادات رفتن و همه مواد مخدر را از دسترس معتادان دور کردن در حکم برداشتن سنگ بزرگی است که علامت « نزدن » را بر پیشانیش نقر کرده اند و جز شکستن کمر و خستن دست و پا هنری ندارد . باید ابتدا « دیو سفید » را با انتخاب جانشین ملایم تر و نجیب تر مهار کرد و از صحنه بیرون کشید ، و سپس اگر لزومی داشت به سراغ دیوچه ها رفت .

* در اینجا از نوشتن یک حاشیه ای ناگزیرم و امیدوارم لااقل برای تسکین و تسلی خاطر معتادان هم باشد ، چاپ شود و گم و گور نشود .
در موضوع توزیع تریاک در سال های اخیر نهایت ناپخته کاری - اگر نه غرض ورزی - مسئولان امر بر همگان مسلم شد .

ولنگاری و تغافل ها در امر جمع آوری ، تبعیض ها و بلهوسی ها در مسأله توزیع ، تغییرهای متوالی در رنگ و جنس ، متصدیان داروخانه ها و مراجعان آنها را به تنگ آورد و متوجه جنس خارجی و بازار سیاه کرد . دلیلش کامیون ها و محمولات متعددی است که در بیابان های نزدیک به افغانستان و آبادی های همجوار ترکیه به چنگ مأموران افتاده است و بعد ازین هم خواهد افتاد ، به عنوان مشتی از خروار .
ای کاش تا دیر نشده است هیأت وارد و بی غرضی را مأمور مطالعه و اقدامی کنند که عمل خیری به نتایج شرنینجامد .

دشت خاوران

تقدیم به استاد گرانمایه و شاعر
ارجمند جذاب آقای سعیدی سیرجانی

بر باد باد هستی این دیر باوران
چشم انتظار ما و شما ایند دیگران
این تلخی و سیاهی و اندوه بیکران
یخ بسته آسمان و فرو مرده اختران
همراه مان صداقت دست دلاوران
بسیار شد وزیدن باد خزان بران
پرواز شاهباز ز خیل کبوتران

تهران ۱۳۵۳/۶/۱۵

م . بیرنگ کوه دامن - افغانی

یاران ! سپیده سرزده از دشت خاوران
خندیده آفتاب صفا بخش و بی زوال
بر جان ما چه رخنه و بیداد می کند
از بسکه روزگار زمستان دراز شد
خیزیم و تا به خانه خورشید ره ببریم
این باغسار غم زده را گلشنان کنیم
ناید به سال ها و نخواهید این حدیث

برای کتابخوانان و کتابجویان :



سلسله انتشارات انجمن آثار ملی

فرار از مدرسه

درباره زندگی و اندیشه ابو حامد غزالی

نگارش دکتر عبدالحسین زرین کوب

ابو حامد محمد بن محمد غزالی (قرن چهارم هجری) ۴۵۰-۵۰۵ از آن بزرگترست که بتوان در مجلداتی عظیم او را توصیف کرد. اندیشه او اکنون يك هزار سال است که دنیای علم و تحقیق را به خود مشغول داشته، و وسعت و تنوع قلمرو آثار و افکار وی که غالباً نیز مشحون از سخنان تازه با توجهات بی سابقه است امکان احاطه پژوهنده را بر سراسر قلمرو کار او دشوار می کند چرا که در همه تاریخ فرهنگ اسلامی شاید کمتر کسی را بتوان یافت که به قدر غزالی تنوع تمام عرصه يك فرهنگ را در زندگی و اندیشه خویش به این حد پرمایه و جاندار تصویر کرده باشد. « مقدمه ص ۱ »

کتابی را که دکتر زرین کوب درباره زندگانی غزالی تصنیف فرموده به تحقیق جامع تر و کامل تر و مطمئن تر از آن نمی شود و دعوی باید کرد که اگر محققین اروپائی و اسلامی نیز به چنین خدمتی دست یازند بی هیچ شبهه چون دکتر زرین کوب از عهده بر نتوانند آمد و این افتخاری مسلم است برای ایران و دانشگاه ایران .

این کتاب شرح زندگانی غزالی است اما نه چون دیگر شرح احوال های معمولی . زیرا در ضمن حوادث مذاهب حنفی و اشعری و شافعی و فلاسفه و اهل کلام و کرامیه و صوفیه و دیگر

طبقات را به اجمال بیان کرده و هم چنین در تلو کلام تألیفات غزالی و کمال او در هر مرتبه از حکمت و فلسفه تصوف و تعقل توضیح شده است و نام بسیاری از علما که درباره غزالی کتابها نوشته اند و عقاید وی را تفسیر کرده اند یاد شده .

بیان این مطالب دشوار چندان به شیرینی و لطف و سادگی است که گوئی خواننده کتابی داستانی را مطالعه می کند نه اثری تحقیقی و علمی و فلسفی . باین نمونه :

« در راه (جرجان) کاروان وی دچار دزدان شد ... در بین آن چه از رخت و کالای ابو حامد به غارت رفت تعلیقه ای بود پاره ای یادداشت ها که وی از درس فقیه اسماعیلی برداشته بود طالب علم جوان اگر از تمام رخت و کالائی که دزدان از وی برده بودند می توانست صرف نظر کند ازین تعلیقه نمی توانست . دنبال دزدها به راه افتاد، سالار دزدان وی را تهدید کرد که باز گردد . طلبه جوان با اصرار و التماس از وی خواست که یادداشت هایش را پس بدهد و افزود که آن کاغذ پاره ها تمام اندوخته من و حاصل درس خواندن چندین ساله من است و هیچ فایده ای هم برای دیگران ندارد . سالار دزدان ... با خشونت رندانه شانه ها را بالا انداخت و به طعنه گفت درین صورت دیگر علمی برایت باقی نمانده است ، این چه علمی بود که دزد توانست آن را از تو بر باید ؟ ... » ص ۲۲

این کتاب شریف عزیز در ده فصل است از آغاز تولد (۴۵۰) تا مرگ غزالی (۵۰۵) و هر فصل دارای توضیحات یادداشت هائی دقیق است در پایان کتاب که بسیار باسلیقه و روش تنظیم شده . فهرست ها نیز در آخر کتاب است تکرار می شود که تألیفی بدین کیفیت و پرمغزی را هیچ کس از عهده بر نتوان آمدن . . . باید مطالعه فرمایند و تصدیق .

از خداوند تبارک و تعالی مسئلت دارد که سلامت و توفیق دکتر زرین کوب را فزونی بخشد تا با انتشار چنین آثاری موجب سرافرازی می گردد .

به جناب تیمسار آقا اولی رئیس انجمن آثار ملی تبریک باید گفت که چونین اثری را به جهان تحقیق و علم عرضه داشته اند .

تصحیح لازم

در شماره مهر ماه چند اشتباه روی داده است که تصحیح آن لازم است :

۱- صفحه ۴۰۴ قطعه بعنوان (قدر تو) از جناب دکتر سرهنگ پورحسینی است و به اشتباه نام گوینده ذکر نشده و چون قطعه ای است عالی و استوار شاید خوانندگان تصور فرمایند از آثار قدما است .

۲- صفحه ۴۰۵ قطعه (تاك وروباه) از جناب عبدالحسین احمدی بختیاری است که به اشتباه به جای (احمدی) احمد چاپ شده است و این اشتباه در فهرست مقالات نیز تکرار شده .

۳- صفحه ۴۳۹ همین شماره سطر ۳۰ (خرسندی) خردسندی چاپ شده و از این اشتباهات چاپی معذرت می خواهم .



بیمه ملی

شرکت سهامی خاص

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تهران

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

بیمه ملی شرکت سهامی خاص

تلفنخانه اداره مرکزی : ۸۲۹۷۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶

خسارت اتومبیل ۸۲۹۷۵۷ خسارت باربری ۸۲۹۷۵۸ مدیرفنی : ۸۲۹۷۵۵

نشانی نمایندگان :

۲۳۸۷۰ - ۲۳۷۹۳	تلفن	تهران	آقای حسن کلباسی
۳۱۲۹۴۵ - ۳۱۲۲۶۹	،	،	آقای شادی
۸۳۷۰۸۵ تا ۸۳۷۰۵۶	،	،	شرکت دفتر بیمه زند
۸۲۹۷۷۷	،	،	آقای شاهکلیدیان
۲۱۷۶ - ۲۷۹۷	،	آبادان	دفتر بیمه ذوالقدر
۳۵۱۰	،	شیراز	دفتر بیمه ادیبی
۳۹۳۲۵۸ - ۳۱۸۲۱۲	،	تهران	دفتر بیمه مولر
۸۲۳۲۷۷ و ۸	،	،	آقای هانری شمعون
۸۳۱۸۱۷	،	،	آقای علی اصغر نوری
۸۲۲۵۰۷ - ۸۲۳۱۷۷	،	،	آقای رستم خردی

در تابش آفتاب سوزان تابستان و در زیر برف و باران بی‌امان زمستان
اتومبیل شما باید در پناه سایه‌بانی مستحکم قرار گیرد .

ورق شیروانی پلاسکو کار

زیبا - محکم - نشکن - با رنگهای ثابت و متنوع
در دو نوع مات و شفاف

پوشش مدرن برای آلاچیق - گلخانه - پاسیو (سقف حیات خلوت) - تراس -
سایبان کنار استخر - پارکینگ اتومبیل - حفاظ قابل اطمینان با هر ارتفاع
برای منازل که مشرف می‌باشند .

شما از هر کجا ورق شیروانی پلاسکو کار تهیه کرده باشید

سازمان نصب و زیر کاری

ورق شیروانی پلاسکو کار

بمنظور عرضه و انجام بهترین ساخت اسکلت فلزی و نصب صحیح ورق شیروانی
پلاسکو کار با استفاده از کارگاه مجهزی که زیر نظر متخصصین مجرب و کار آزموده
بوجود آورده است هر گونه سایبان و پوشش مورد نظر را
به بهترین وجه ممکنه انجام می‌دهد .

با يك اطلاع تلفنی شما متخصصین فنی ما برای ارائه
طرح و برآورد مجانی در اختیار شما می‌باشد .

منابع تاریخ و جغرافیای ایران
« ۶۲ »

تاریخ طبری

یا
« تاریخ الرسل و الملوك »

تألیف
محمد بن جریر طبری

جلد هشتم

ترجمه

ابوالقاسم پاینده

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

« ۱۸۳ »

